

abcdefghijklmnopqrstuvwxyz
k zxcvbnmqwertyuiopasdfghjklzxcvb
n qwertyuiopasdfghjklzxcvbnmqwert
u opasdfghjklzxcvbnmqwertyuiopasc
h jklzxcvbnmqwertyuiopasdfghjklzx
v onmqwertyuiopasdfghjklzxcvbnmrt
u opasdfghjklzxcvbnmqwertyuiopasc
h jklzxcvbnmqwertyuiopasdfghjklzx
v onmqwertyuiopasdfghjklzxcvbnmqv
e tyuiopasdfghjklzxcvbnmqwertyuio
a dfgghjklzxcvbnmqwertyuiopasdfghjk
z cvbnmqwertyuiopasdfghjklzxcvbnr
q wertyuiopasdfghjklzxcvbnmqwertyu
o pasdfghjklzxcvbnmqwertyuiopasdfg
l zxcvbnmqwertyuiopasdfghjklzxcv
m qwertyuiopasdfghjklzxcvbnmrtyu
o pasdfghjklzxcvbnmqwertyuiopasdfg
l zxcvbnmqwertyuiopasdfghjklzxcv

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ و آداب پوشش و حجاب

اولین بحثی که مطرح می‌کنیم مسئله حجاب و پوشش، فارغ از نگاه دینی است. یعنی اینکه اگر انسانی عقلاً بدون نگاهی به فرامین دین به مسئله پوشش نگاه کند چقدر آن را ضروری می‌داند و چقدر مجاب می‌شود برای این که ضرورت دارد به حجاب رو آورد و خودش را محجوب کند و بپوشاند.

حجاب و عفاف از منظر عقل

این مسئله دارای چند مقدمه است. اولین مسئله اینکه انسان طوری خلق شده و عقلش جوری ایجاب می‌کند که برای دفع ضررها و اذیت‌های بزرگ، زیر بار ضررها و اذیت‌های کوچک برود. موارد مثال این موضوع خیلی زیاد است. مثلاً ما برای اینکه از اذیت و ضرر پشه در امان بمانیم زیر بار اذیت توری می‌رویم. مقصودم از اذیت توری این است که وقتی ما شیشه صاف و یا دریچه بدون شیشه داشته باشیم از آن دریچه خیلی قشنگ‌تر می‌توانیم به طبیعت و مناظر نگاه کنیم ولی توری محدوده نگاه ما را تنگ می‌کند و لذت نگاه کردن به منظره را در چشم ما کاهش می‌دهد. با این وجود هر قدر انسان هزینه می‌پردازد، وقت می‌گذارد و توری تهیه می‌کند هیچکس انسان را سرزنش نمی‌کند که چرا تو عقلت را بکار نینداختی و چرا توری گذاشتی. برای اینکه توری اگر چه محدودیت برای چشم انداز ما دارد، ولی اذیت بزرگتر یعنی تهاجم پشه و مگس و حشرات موزی به فضای آرام و راحت زندگی ما را دفع می‌کند. پس انسان برای دفع ضرر بزرگتر زیر بار ضرر و اذیت کوچکتر می‌رود یا محدودیت را به جان می‌خرد.

مثال بعدی: همه دوست دارند که ترافیک و رفت و آمد جوری نباشد که مجبور شوند پشت چراغ قرمز معطل بمانند، اما چراغ قرمز یک وسیله برای کنترل رفت و آمد است برای اینکه خطر تصادف کم شود و هر انسان عاقلی از وجود چراغ قرمز در سر چهارراه‌ها با وجود اذیت و محدودیتی که در رفت و آمد ایجاد می‌کند استقبال می‌نماید تا از ضرر بزرگتر یعنی تصادف جلوگیری شود.

مثال دیگر: هراسانی دوست دارد که هرچه تمایل دارد بنوشد، هیچ ممنوعیتی برایش نباشد، مشروب الکلی است یا غیرالکلی. بتواند هرچیزی را که دلش بخواهد بنوشد، خنک و شیرین باشد یا غیر آن. اما ضرر بزرگتری در نوشیدن مشروبات الکلی وجود دارد؛ خطر مست شدن و از حالت عادی خارج شدن و ضررهایی که بدنبال آن برای انسان بوجود می‌آید. از جمله اینکه نتواند کنترل رفتارش را داشته باشد، هر حرفی را بزند، هر رفتاری را بکند و انواع ضررها و دردها را برای خودش ایجاد کند. یک انسان عاقل به راحتی زیر بار محدود کردن نوشیدنی‌ها می‌رود و نه تنها این ضرر کوچک را بر خودش تحمیل می‌کند، بلکه از آن استقبال می‌کند.

مثال دیگری می‌زنیم که شاید با ذهن عزیزان زودتر ارتباط برقرار کند. بهترین سال‌های کودک که می‌تواند در کنار پدر و مادرش باشد و لذت ببرد، سن ۶ سالگی تا ۷ سالگی است که گل دوره فرزند است و می‌تواند بیشترین بهره را از در کنار خانواده بودن ببرد. اما ما بچه را متضرر می‌کنیم و محدودیت برایش ایجاد می‌کنیم. از چه حیث؟ از این حیث که ساعات در کنار پدر و مادر بودنش را کم می‌کنیم و در اختیار مدرسه می‌گذاریم.

عاقل نمی‌گوید چون من از نبودن کنار مادرم ناراحت می‌شوم، پس مدرسه نمی‌روم. چون در ترک مدرسه ضررهایی بزرگتری مثل بی‌سواد ماندن، بی‌اطلاعات ماندن، بی‌فرهنگ و معرفت بارآمدن به بار می‌آید. بنابراین عقلاً از آن امر ناخوشایند که کم شدن ساعات حضور در خانواده و استفاده از محضر مادر و پدر است، استقبال می‌کنند، تا امر نامطلوب بزرگتری را دفع کنند.

پس فرمول اولیه ما این شد. ما این فرمول اولیه را انطباق می‌دهیم با مسئله موردنظرمان که بحث پوشش و حجاب است. پوشاندن بدن برای انسان محدودیت ایجاد می‌کند و دست انسان را می‌بندد، اما افراد عاقل از این پوشش استقبال می‌کنند و نه تنها از آن گریزی ندارند، بلکه به استقبال آن هم می‌روند. دلیلش این است که اگر ما زیر بار این محدودیت نرویم باید زیر بار یک ضرر بزرگتر و محدودیت بزرگتر برویم که آن عبارت است از تعرض جنسی، مزاحمت و آزار جنسی. پس در حقیقت ما برای اینکه از آزار جنسی، از مزاحمت جنسی در امان بمانیم از یک مزاحمت دیگر استقبال می‌کنیم که آن پوششی کامل نسبت به همه بدن است. مثل پالتو می‌ماند که انسان هم هزینه خرید پالتو را تحمل

می‌کند، هم وقت می‌گذارد و هم وزن آن را روی بدنش تحمل می‌کند. چون ابتلا به ذات الریه، سرماخوردگی و اذیت شدن پوست در سرما ضررش بزرگتر از تحمل وزن و قیمت پالتو است. لذا افراد عاقل به راحتی زیر بار آن ضرر کوچک می‌روند برای اینکه ضرر بزرگتر را دفع کنند.

این یک معیار عقلانی برای مسئلهٔ حجاب و پوشش است که در هر جای عالم با هر ایده‌ای فقط کافی است که یک نفر عاقل باشد. عاقل بودن نه به معنای این که در تیمارستان نباشد و نه به معنای اینکه عاقلی باشد که عقلش از همهٔ عقلای عالم بالاتر باشد. بلکه یعنی اگر یک عقل معمول زندگی را داشته باشد روی این فرمول صحه می‌گذارد که برای دفع ضررها و خطرهای بزرگتر باید زیر بار ضرر کوچکتر و محدودیت سبک رفت. این مسئله در طبیعت هم بطور واضح دیده شده است. در طبیعت هم به هر موجودی برای ادامهٔ بقا یک وسیلهٔ دفاعی داده شده که برای او محدودیتی ایجاد می‌کند. مثلاً شاخ برای گوزن یا گوسفند نر ایجاد مزاحمت و محدودیت‌هایی می‌کند؛ یا مثلاً پنجه برای درندگان مشکلاتی ایجاد می‌کند. ولی چون ضرر نبودشان بزرگتر از اذیت و دردسر داشتنشان است، دست الهی به آنها این وسیلهٔ دفاعی و محفوظ ماندن از خطرات را عطا فرموده است.

بحث آماری

گفتیم طبیعت برای چیزی که آسیب پذیر است یک پوشش و یک وسیلهٔ دفاعی فراهم می‌کند و از طرفی گفتیم که انسان آن گونه خلق شده که برای دفع ضرر بزرگتر و خطرناک تر زیر بار اذیت ها و محدودیت های کوچکتر می رود و مثال های متعددی را ارائه کردیم.

اما یک بحث آماری مکمل این بحث ماست، تا به طور کامل عقل را مجاب کند. برای ارائه بحث آماری یک مثال می زنیم: فرض کنید در تمام پمپ بنزین های دنیا می نویسند که از استعمال دخانیات خودداری کنید. استعمال دخانیات که یک کاری است که برخی از مردم لذت می برند و دلشان نمی خواهد برایشان محدودیت ایجادشود، ولی چون ضرر بزرگتری به اسم آتش گرفتن فضای پمپ بنزین و به خطر افتادن جان تمام کسانی که در آن جا هستند وجود دارد، همهٔ افراد عاقل زیر بار این قانون می‌روند که وقتی به پمپ بنزین نزدیک می شوند سیگارشان را خاموش کنند.

نکته اینجاست که اگر همه کسانی که وارد پمپ بنزین می‌شوند با سیگار روشن باشند، چقدر احتمال دارد که پمپ بنزین آتش بگیرد؟ احتمالش زیاد نیست. فقط در صورتی که فردی سیگار روشنش را بیندازد روی بنزین‌هایی که احیاناً روی زمین ریخته، احتمال آتش گرفتن وجود دارد. ولی با این حال عَقلاً می‌گویند هیچکس با سیگار روشن وارد نشود، اگرچه احتمال اینکه افراد سیگارشان را روی بنزین‌ها بیندازند کم است، اما چون ورود با سیگار روشن احتمال آتش سوزی را زیاد می‌کند، همه عَقلاً تجویز می‌کنند که سیگارها در ورود به پمپ بنزین خاموش شود.

نکته دوم در این مثال این است که آیا اگر هیچ کس با سیگار روشن وارد پمپ بنزین نشود، هیچ پمپ بنزینی آتش نخواهد گرفت؟ البته اینطور نیست. چون پمپ بنزین‌ها فقط به دلیل سیگار نیست که آتش می‌گیرند. عوامل متعدد دیگری ممکن است سبب آتش گرفتن یک پمپ بنزین و به خطر افتادن جان مردم شود. اما چون سیگار روشن درصد این خطر را افزایش می‌دهد، ما همگی قبول می‌کنیم و عقلمان تجویز می‌کند که در پمپ بنزین‌ها سیگار نکشیدن را رعایت بکنیم.

مثال دیگری می‌زنیم: همه کسانی که پالتو می‌پوشند و خودشان را از سرما محفوظ می‌کنند اینطور نیست که از سرما اذیت نشوند و سرما نخورند و ذات‌الریه نکنند و از طرف دیگر همه کسانی که پالتو نمی‌پوشند لزوماً اینطور نیست که سرما بخورند و ذات‌الریه شوند. اما احتمال ابتلای افرادی که بدون بالاپوش در سرما قرار گرفته‌اند بیشتر است. پس عقل تجویز می‌کند که پوشیدن بالا پوش بهتر است. در رابطه با پوشش هم همین‌طور است، این که یک انسان اعم از مرد و زن، عریان یا کم‌پوشش وارد فضای اجتماع شود، لزوماً به معنای این نیست که مورد آزار، تعرض و مزاحمت جنسی قرار می‌گیرد و نیز اگر کسی خودش را کاملاً بپوشاند، لزوماً به معنای این نیست که هیچ مزاحمت جنسی برایش ایجاد نشود. فقط این حقیقت وجود دارد که پوشش کامل و پوشش متناسب بدن امکان تعرض و مزاحمت جنسی را کم می‌کند. عقلای عالم به دلیل بحث آماری همین قدر که از امکان جنسی کاسته شود تجویز می‌کنند برای کاستن از درصد تهدید، بهتر است که پوشش وجود داشته باشد. مسئله پوشش فقط مختص زنان جامعه نیست، پسران جامعه، کودکان جامعه هم اگر پوشش بیشتری داشته باشند و

خودشان را بیشتر در مراقبت لباس قرار داده باشند، خطر تعرض جنسی نسبت به آنها هم کاهش پیدا می کند.

یک مسئله دیگر به عنوان مکمل در اینجا مطرح شود. در مثال پمپ بنزین اگر یک نفر خطا کند، ممکن است که خود او آزار نبیند و فرد یا افراد بیگناه دیگری صدمه ببینند. مثلاً شما با سیگار روشن وارد پمپ بنزین می شوید و سیگارتان را می اندازید در جایی که بنزین کمی ریخته، بعد این بنزین کم، سرازیر می شود به منبع بنزین. شما بنزینتان را آتش زده اید و از پمپ بنزین خارج شده اید، ولی ماشین بعدی که هیچ گناهی نداشته و سیگار روشن هم نداشته و خبری هم از خطری که شما ایجاد کرده اید ندارد، ممکن است در معرض آتش گرفتن و از بین رفتن قرار بگیرد.

در ارتباط با موضوع پوشش هم همین طور است. وقتی که در جامعه پوشش رعایت نمی شود و انواع بی احتیاطی ها در این باره وجود دارد، ممکن است کسی که خودش بی احتیاطی کرده و لباس نامناسب پوشیده، کم پوشش و عریان وارد خیابان شده، شخصا آسیبی نبیند، ولی آستانه تحریک افرادی را که بیمار جنسی هستند، ضعف جنسی دارند را پایین بیاورد و این افراد را دچار مشکل بکند و بعد این افراد به فردی که اتفاقاً پوشش مناسبی هم دارد، دسترسی پیدا کنند و به او تعرض جنسی داشته باشند. مثل همان مثالی که یک نفر در کشتی حریم جلوی خودش را سوراخ می کرد و در پاسخ به اعتراض دیگران اینگونه جواب می داد که من به شما و حریم شما کاری ندارم و فقط حریم مقابل خودم را در کشتی سوراخ می کنم! این جواب غیر معقول است. چون سوراخ شدن کشتی همان و آسیب دیدن کل کشتی همان.

در اینجا هم اگر کسی حریم پوشش را رعایت نکند، تنها خودش آسیب نمی بیند، اگر فقط خودش آسیب می دید، خوب انتخاب شخصی بود و در حوزه فردی هر کس می تواند سعادت یا اذیت خودش را آزادانه انتخاب کند. وقتی ما پوشش را رعایت نکردیم، آستانه تحمل افراد مختلف جامعه یکسان نیست و وقتی آستانه تحمل را پایین آوردیم ممکن است این تعرض جنسی شامل فرزند ما، خواهر ما، دوست ما و یا غریبه ای که در شهر زندگی می کند و رفتار و پوشش نامناسب ما سبب شده است که یک چنین اتفاقی برایش بیفتد و در معرض مزاحمت جنسی قرار بگیرد.

عُقلاً برای دفع ضرر بزرگتر زیر بار آزار و محدودیت کوچکتر می روند و این کاملاً عقلانی است. اگر در اثر مراقبت و پوشش، درصد تهدید جنسی پایین بیاید، کافی است برای اینکه عقلای عالم پوشش را تجویز کنند. علاوه بر این، در بحث آماری هم حتی اگر خطر حمله، خطر اذیت و آزار، مطلقاً به صفر نرسد و فقط درصدش کاهش پیدا بکند، عقل تجویز می کند که باید از آن محدودیت کوچک استقبال کرد. در ارتباط با پوشش هم چون تعرض و آزار جنسی در نبودن پوشش برای مرد و زن احتمالش بالاتر است برای کاستن از درصد احتمال مزاحمت جنسی و تعرض جنسی باید زیر بار پوشش برویم. ممکن است گفته شود، جایی که احتمال خطر بینیم مراعات می کنیم و جایی که احتمال خطر نبینیم مراعات نمی کنیم، این هم غلط است. برای اینکه ما همیشه تشخیصمان در احتمالات خطر کامل و صحیح نیست. مثلاً ممکن است یکجا فکر کنیم که اینجا حشرات موذی ندارد ولی داشته باشد و بعد که از حشره موذی متأذی شدیم به ما ایراد وارد کنند که چرا توری نصب نکردیم. گاهی انسان فکر می کند که از ناحیه کسی آزار و اذیتی نمی بیند ولی چون امور جنسی، به تحریک پذیری بستگی دارد ممکن است که منجر به لطمه و تعرض شود. تا اینجا ما به بعد عقلانی قضیه پرداختیم و وارد حوزه و دیدگاه دینی نشدیم.

حجاب و عفاف از منظر دین

پیشینه تاریخی

عنوان بحث ما این است که موضوع حجاب و عفاف را در قرآن دنبال کنیم و منظومه عفاف را که قرآن ترسیم می کند بررسی نماییم. در مباحث قبل به ضرورت پوشش و حجاب از حیث عقلانی پرداختیم. به عنوان اولین قدم بحث حجاب و پوشش را از حیث تاریخی بررسی می کنیم. در داستان حضرت آدم و حوا در قرآن کریم که در چند جای قرآن مطرح شده، از جمله در سوره اعراف و در سوره طه، وقتی آدم و حوا به تعبیر آیات، متوجه «عورات و سوءات» خودشان شدند، شروع کردند به پوشاندن خودشان با برگ های بهشتی (وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). در این داستان ما می بینیم که نه توصیه ای از جانب خداوند به آدم و حوا می شود، نه نوشته یا سفارشی مطرح شده است. به محض اینکه،

عورات یا سوءات یعنی عییشان پیدا شد، بلافاصله آیه می فرماید: شروع کردند به اینکه خودشان را با برگ بهشتی بپوشانند. عیب منظور این نیست که خداوند آنها را معیوب خلق کرده، بلکه یعنی چیزی که ظاهر شدنش عیب است و نباید پیدا شود و ناموس انسان محسوب می شود. این نشان می دهد که میل به پوشاندن و میل به ظاهر نکردن ناموس در انسان فطری است و احتیاج به آموزش ندارد. همه امور فطری که در ما هست، همین حالت را دارد، یعنی کسی به ما یاد نمی دهد که دنبال زیبایی، دنبال کمال، دنبال حقیقت و دنبال معرفت باشیم، بلکه اینها در وجود ما به ودیعه گذاشته شده است. همین طور هم مسئله حیا یک امر فطری و درونی است. شاید کسی سوال کند که اگر اینطور است، پس چرا ما در جهان موضوع عریانی را می بینیم. آری همه امور فطری اگر مورد غفلت قرار بگیرند و رویشان پرده بیفتد ما با یک چنین مواردی روبرو خواهیم شد. یعنی گاهی گرایش ثانوی انسان به فعالیت می افتد. مثلاً: گاهی اوقات دانه ای را در خاک می گذاریم، دانه وقتی در خاک مرطوب قرار گرفت فضای مناسب برایش فراهم شد، رشد می کند و عمل سرزدن و رستن برایش اتفاق می افتد. اما اگر این دانه را در کمد خشک را بگذاریم، که هیچ گونه رطوبتی به آن نرسد، طبعاً این دانه اصلاً رشد برایش اتفاق نمی افتد. انسان هم وقتی می گوئیم فطرتاً حیا دارد، اگر فضا کاملاً نامناسب شود، روی این فطرت انسان پرده می افتد و گرایش دیگری ممکن است فعال شود. لذا در وجود انسان میل به پوشاندن چیزهایی که پوشاندنش خوب است، ذاتی و فطری است. مدرکمان هم کتاب آسمانی است. ماجرای آدم و حوا و اقدام آنها برای پوشاندن عیوبشان که بدون آموزش کسی خود به خود اتفاق افتاده، پس امور فطری اموری همگانی، همه زمانی، همه مکانی، هستند و احتیاجی به آموزش ندارند و خود به خود انجام می شوند. منتهی بحث غفلت از فطرت و پرده افتادن روی فطرت و خدای نکرده فعال شدن گرایش ثانوی هم یک مسئله ای است که باید به آن توجه شود.

فطری بودن پوشش، پوشش ناموس و پوشش عورات، متأسفانه در جهان امروز که معروف منکر شده و منکر معروف شده، با مقاومت هایی روبرو شده است. می خواهیم بگوئیم که اساساً اگر تربیت غلط باشد، تمایل به پوشش هم وجود نخواهد داشت. انسان فطرتاً عزت طلب و خواهان عزیز بودن است. هیچ انسانی دوست ندارد که مناعت طبع و شخصیتش حقیر شود. برای همین هم هیچ انسانی از گدایی

خوشش نمی آید. اما وقتی یک بچه کوچک را از بچگی تعلیم دهند و جلوی او گدایی کنند و یاد بدهند که گدایی کند، روی فطرت انسانی او پرده می افتد و نوعی گرایش ثانوی در او فعال می شود لذا ممکن است که از بی شخصیت شدن، التماس کردن و دست گدایی دراز کردن استقبال کند. این یک معیار است برای ما، همان طور که همه ما در وجود خود میل به مناعت طبع و عزت طلبی را از کودکی در خودمان می یابیم، اماممکن است در اثر سوء تربیت روی این فطرت پرده افتاده و از خواری و حقارت استقبال کنیم. برای پوشش هم همین قاعده جاری است. انسان به طور فطری دوست دارد که عوراتش پوشیده باشد. اما ممکن است بر اثر مشاهدات و عادات و برخوردهای غلط و تحمیل هایی که به انسان می شود روی این فطرت پرده بیفتد و انسان فطرتش را فراموش کند و از عریان بودن استقبال کند.

عفاف و حجاب در معاشرت

در بحث ابعاد مختلف حیا و عفاف در قرآن کریم در این فصل به بعد آداب معاشرت، مبتنی بر حیا و حجاب می پردازیم. در قرآن کریم یک نوع جامعیتی در طرح مباحث وجود دارد. یعنی یک مبحث دینی، به شکل مستقل و بریده از بقیه ابعاد وجودی انسان طرح نشده است. وجود انسان یک منظومه است، یک ارگان است و مسائل آن هم باید به صورت ارگانیک و منظومه ای مطرح شود. قرآن هم مسئله حجاب و حیا و عفاف را به صورتی جامع مطرح کرده و فقط در یک بعد به این موضوع نپرداخته است. یکی از اموری که قرآن به آن پرداخته، معاشرت های انسان در ارتباط با نامحرم است. پرداختن به این مسئله در قرآن حتی تا حد طرح جزئیات، قابل توجه است.

برای مثال در سوره نور می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا. یعنی بی اجازه و بدون اعلام وارد خانه های دیگران نشوید. پس ورود به خانه های دیگران ممنوع است مگر اجازه، معاشرت و آشنایی وجود داشته باشد. این گام اول در مسئله معاشرت و رفت و آمدهاست. بعد می گوید: وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا، فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ، یعنی اگر به شما گفته شد که برگردید، برگردید که این بهتر است برای شما. بعد می گوید لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ و ورود به خانه های غیرمسکونی مثل هتل ها و بازارچه ها و پارک ها و امثال آن که منفعتی در آن وجود دارد اشکالی ندارد. پس خانه های مسکونی را از اماکن عمومی و غیرمسکونی

جدا می کند. ما باید یاد بگیریم که اگر بخواهیم عفاف و حیا در جامعه کاملاً رعایت شود طبق آیات ۲۷ تا ۲۹ سوره نور باید مواظب رفت و آمدها و ورود و خروج هایمان در مکان های اختصاصی یا عمومی، باشیم و بدانیم که بی اجازه نباید وارد حریم خصوصی انسان ها شویم. این مسئله در سوره نور حدود آیات ۵۸ و ۵۹ دنبال می شود می گوید: بی اجازه نمی توانید وارد حریم خصوصی پدر و مادرتان شوید. وقتی بچه ها کوچک هستند در سه زمان وارد اتاق خصوصی پدر و مادر نشوند، *مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ* یعنی یکی قبل از نماز صبح، یکی بعد از نماز عشاء، یعنی شب و نصف شب، و یکی هم نیمروز هنگامی که زن و مرد به خاطر گرما لباسشان را کم کرده اند و می خواهند استراحت بکنند. این سه زمان حریم است و بچه ها باید آموزش ببینند که بی اجازه وارد حریم خصوصی پدر و مادر نشوند. بعد می گوید: *وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ* یعنی وقتی فرزندان به بلوغ رسیدند، همواره باید برای ورود اجازه بگیرند.

پس می توانیم بگوییم که این بحث حریم از حریم فردی انسان که ناموس انسان باشد تا حریم روابط زناشویی، تا حریم بیت و خانه که نوعی محافظت از ناموس خانواده است را در بر می گیرد. حتی بعد ممکن است محافل عمومی تر را که خانم ها و آقایان تفکیک می شوند مثل مساجد، متروها، اتوبوس ها و امثال آنها را هم در بر بگیرد. این دستورات مراقبت به خاطر آن است که زمینه گناه از بین برود. اگر می خواهیم که بحث روابط نامشروع جنسی در جامعه به حداقل برسد، باید بسترهای وقوع آن را پیدا و حذف کنیم. یکی از این زمینه ها، رفت و آمدها و ورود و خروج ها است که خودش زمینه ساز ایجاد روابط نامشروع است. نقش پوشش در اینجا نمود می یابد. مسئله پوشش هم خودش یک نوع حریم است مثل خانه که اجازه نمی دهد هر کسی وارد این حریم شود. وقتی کسی پوشش کامل دارد، و چادر سرش است به مردان اعلام می کند که با من نمی تواند هر رفتاری شود، دست به من زده نمی شود و من مراقب بدن و حریم خودم هستم. پس اینجا پوشش به منزله یکی از ابعاد مراقبت از حریم ها قرار می گیرد. حریم خانه، حریم بدن، حریم ناموس که هر کدام یکی از ابعاد کاهنده انحراف خطرناک زنا هستند.

در قرآن موضوع حیا و عفاف به صورتی جامع مطرح شده و همه ابعاد آن در کنار هم دیده شده است. در سوره مبارکه نور، حکم زنا و حکم قذف (فحش ناموسی و نسبت زنا دادن به انسان پاک دامن)، و لعان که لعنت متقابل زن و شوهری است که مرد نسبت به زن، نسبت زنا داده و تهمت جنسی و شیوع فاحشه و عدم ورود به خانه غیر و نگاه نکردن به نامحرم و پوشاندن ناموس و مسئله ازدواج، اینها همه در کنار هم قرار می گیرند. این نشان می دهد که برای محافظت جامعه از خطرات جنسی، این منظومه باید در کنار هم دیده شود. اگر ازدواج را، حکم و حد مقابله با زناکاری را، مقابله با شیوع فاحشه یعنی شایع کردن و پیچ پیچ راه انداختن را تعطیل یا ضعیف کنیم و فقط بیایم به مسئله حجاب پردازیم، مسلماً نمی توانیم پاسخ مناسبی را بگیریم. این که سوره نور این مسائل را در کنار هم مطرح می کند نشان می دهد که نگاه قرآن به مسئله نگاه جامع است و جامعیت نگاه قرآن باید در نگاه ما هم چه در طرح مسئله و چه در رعایت مسئله دیده شود. حریم هایی که زن باید رعایت کند، دامنش، ناموشش، پوشش سر و بدنش، نگاهش، حرف زدنش، راه رفتنش، تبرج نداشتنش، پوشاندن زینتش یعنی آشکار نکردن زینت و مسئله نحوه معاشرتش، همه باید لحاظ شود.

معاشرت

اولین موضوعی که به آن می پردازیم، معاشرت است. در این باره چند آیه داریم؛ یکی در سوره قصص معاشرت دختران شعیب با حضرت موسی (ع) است. در این سوره در آیات ۲۳ تا ۲۷ به این ماجرا پرداخته شده است. می فرماید: وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ موسی (ع) در ورود به شهر مدین، جمعی از مردم را دید که مشغول آب کشیدن از چاه برای گوسفندان خود هستند. دید که دو زن خودشان را کنار کشیدند، وقتی از آنها پرسید که چرا شما خودتان را کنار کشیدید، گفتند: پدر ما پیر است و ما برای گوسفندان و آبیاری و استفاده های دیگر از آب استفاده نمی کنیم تا اینکه چوپانان بروند. یعنی ما خودمان را در یک حریم و عدم تداخل با مردان نامحرم قرار می دهیم. اگرچه که نوبت ما هم یک مقداری عقب بیفتد. ولی ما به خاطر اینکه خودمان را در تحفظ قرار دهیم نمی رویم جلو، بعد

موسی(ع) برای آنها آب کشید. اینجا قصه حریم نگه داشتن در ارتباط با نامحرم و عدم تداخل با نامحرم مطرح شده به گونه ای که وقتی محرم و نامحرم با هم یک جا جمع شوند حریم رعایت شود. شبیه این موضوع را در آیه ۵۳سوره احزاب می بینیم. باید توجه کنیم که سوره احزاب از نظر ترتیب نزول، قبل از سوره نور است و آنچه که در سوره احزاب در رابطه با موضوع حجاب و عفاف مطرح شده در واقع مقدمه ای است برای تحقق آیات و احکام سوره نور و گویی زنان پیغمبر یک نمونه ای برای زنان جامعه، و مردان مرتبط با خانواده پیامبر، الگویی برای مردان جامعه قرار گرفته اند که در ارتباط بانامحرم چگونه برخورد کنند.

می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ

در این آیه ابتدا به مردان جامعه و مسلمانان خطاب می کند که بی اجازه به خانه و حریم خصوصی پیامبر، که همسران ایشان هر کدام در خانه های مستقل هستند وارد نشوید. فقط اگر برای غذا دعوتتان کردند شما اجازه ورود دارید. وقتی دعوت شدید وارد شوید، وقتی هم که غذا خوردید منتشر شوید. آیه می فرماید زودتر از موعد نروید و زیاد ننماید. بلکه به اندازه خوردن غذا و به حد معمول یک مهمانی شام یا نهار بمانید و بعد خانه پیامبر را ترک کنید. وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ یعنی وقتی می خواهید وارد خانه پیامبر بشوید منتظر نباشید که حالا خانم پیامبر می آید، غذایی می آورد، گفت و شنودی انجام می شود، با هم استیناس (انس و معاشرت گفتاری) پیدا می کنید. بعد هم می گوید: وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وقتی که از آنها چیزی می خواهید، مثلاً بشقابی، نمک دانی می خواهید، از پشت حجاب از آنها بخواهید. حجاب یعنی پرده، نمی گوید زن ها بروند پشت پرده؛ می گوید ای مردها، شما در تعامل با زن نامحرم از پشت پرده درخواست کنید. این یعنی اینکه باید بین شما و خانواده پیامبر، بین شما و یک زن نامحرم حریمی وجود داشته باشد. ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ، این پشت پرده طلب کردن و این عدم تداخل که رودررو قرار بگیرید و احتمالاً معاشرت به نحوی باشد که به هم بخورید، هم برای قلب مرد و هم برای

قلب زن، مناسب تر و شایسته تر است. قلب بزرگترین سرمایه‌ای است که یک انسان دارد و هر قدر بیشتر از آن مواظبت کند و این قلب پاک تر و سالم تر بماند، فردا که باید امانت الهی را به صاحبش برگرداند، روسفید است **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** الشعرا/۸۲ و ۸۳. در سوره شعرا داریم، روز قیامت روزی است که مال و فرزند به کار نمی‌آید مگر کسی قلب سلیم که غیر از خدا در آن راه ندارد با خود به محشر بیاورد.

پس تداخل زن و مرد و معاشرت آنها به نحوی که دائم با هم رویارو شوند و بهم بخورند، برخورد داشته باشند، صحبت بکنند، استیناس گفتاری داشته باشند، جدای از مسئله حفظ حریم اجتماعی، به قلب زن و مرد لطمه می‌زند و پاکی و طهارت و تقوای قلبی شان را کم می‌کند و برای محافظت از آن طهارت قلبی، بهترین حالت آن است که من ورای حجاب باشد. در ادامه می‌فرماید: **إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ**: این پیامبر را اذیت می‌کند. آیه اشاره به غیرت دارد. اینکه پیامبر به عنوان انسان کامل غیرتش در اعلی درجه غیرت انسانی است و اگر این امر نامطلوب بود، خداوند این را اشاره می‌کرد. وقتی می‌بینیم خداوند این را به عنوان دفاع از پیامبر و به عنوان کمک پیامبر مطرح می‌کند، می‌فهمیم که غیرت یک امر مطلوب و موهبتی است که خداوند به مردان بیشتر از زنان عطا کرده، همان طور که حیا را به زنان بیشتر از مردان عطا کرده است. این غیرت مرد سبب می‌شود که حریم خانواده اش از معاشرت‌های ناسالم پاک بماند.

حریم گفتار

یکی از ابعاد مختلف مسئله حجاب و عفاف، آداب معاشرت و رفت و آمد است و یکی از آن‌ها بحث رعایت حریم گفتار است. زن و مرد در برخورد با یکدیگر باید مواظب گفتارشان باشند. در این رابطه قرآن کریم وارد جزئیات قضیه شده و حدود را برای ما روشن کرده است. اگر کسی در قرآن دقت کند به هیچ عنوان نمی‌تواند بگوید که من نمی‌دانم باید چگونه رفتار کنم. قرآن همه آنچه را که در ابعاد مختلف مسئله حیا و حجاب لازم است، هم به مرد و هم به زن گفته است. ما در این باره چند مطلب داریم. درباره گفتار این آیات را بررسی می‌کنیم، در سوره احزاب آیه ۵۳ بیان شده است: **وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ**

و آیه دیگر آیه ۳۲ سوره احزاب است که رو به زنان پیغمبری فرماید: «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» شما در امور مربوط به تقوا الگوی دیگر زنان هستید. پس صدای خود را طوری نازک نکنید که انسانی که دلش بیمار است به صمع گناه بیفتد و سخن معروف (مطابق عرف) بگوید.

آیه ۲۳۵ سوره بقره هم در بحث خواستگاری از زنی که در عده وفات قرار دارد رو به مردان می گوید که با این زنان قول معروف بگوید.

اولین جایی که به آن اشاره می کنیم بحث وَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثِ سوره احزاب آیه ۵۳ است. به مردان گفت بی اجازه وارد خانه پیامبر نشوید، وقتی دعوت می شوید وارد شوید، زود برگردید وقتی که غذایتان را خوردید برگردید، بموقع بروید و بموقع هم برگردید. بعد می گوید وَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثِ ، یعنی استیناس گفتاری با خانواده پیامبر نداشته باشید، یعنی جوری نباشد که با زن پیغمبر چاق سلامتی کنید و گپ بزنید. مثلاً فلان جا رفتید چی شد؟ پات درد می کرد خوب شد یا نه؟ جوری که با دوستان صحبت می کنید نباشد. با زن پیامبر و زن نامحرم در حد ضرورت باید صحبت کرد و لزومی ندارد به شکلی که با دوستان صحبت می کنید با زن نامحرم صحبت کنید.

از استیناس حدیث این را برداشت می کنیم که در برخورد با نامحرم نباید از احساسات و علایق و سلاقیمان صحبت کنیم. مثلاً من چه چیزی را دوست دارم، از چه چیزی خوشم می آید، چه چیزی را می پسندم. جوری که دریچه قلب ما به روی نامحرم باز شود. وگرنه اگر به قول قرآن «قول معروف» باشد یعنی در حد کاری و ضرورت زمان و مکان، هیچ مشکلی پیش نمی آید.

در سوره احزاب، در آیه ۳۲ می فرماید: فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. یعنی وقتی که می خواهیم با مردی صحبت بکنیم، قول معروف بگوییم، قولی که آرامش فطری انسان را به هم نزند، منکر نباشد، ناشناخته و نادرست نباشد، نامطلوب نباشد و قولی که غلط تلقی نشود. کلمه معروف عبارت است از حرف خوب، حرف پسندیده، حرف مطلوب و حرفی که آرامش را برهم نمی زند و چشمان را گرد نمی کند. گفتیم که اگر انسان از احساسات خودش، از علایق و سلاقی خودش به نامحرم چیزی بگوید، منکر و حساسیت برانگیز است و چه بسا که یک شاهد بی طرف را کاملاً متوجه

کند که الان اینجا دارد خطایی صورت می گیرد. پس محتوای گفتار باید یک محتوای معروف، عُرفی، عُرف پسند باشد، آن محتوایی که اگر هر کس بشنود، اعتراضی در این گفتار اتفاق نیفتد.

مثلاً زن و مرد نامحرمی که در یک محیط کاری هستند، اگر این ارتباط کلامی بین آن ها را همسر یکی از این زن و مرد بشنود، اعتراضی، انکاری و نامطلوب بودن به نظرش می آید یا نه؟ اگر هیچ اتفاقی نمی افتد، به این مفهوم است که کاملاً رابطه کاری است. مثلاً این جزوه را بگیرید، این چراغ را روشن کنید، این عمل را انجام بدهید، یا این اقلام را بسته بندی کنید، هیچ اتفاقی نمی افتد. اما اگر صحبت هایی راجع به اینکه من از این خوشم می آید، خیلی دلم این را می خواهد، با فلانی احساس راحتی دارم گفته شود، از این مسائل همسر طرفین احساس حساسیت می کند و خوشش نمی آید. این خود یک نشانه است. کسی که می خواهد در فضایی که نامحرم وجود دارد کار کند دائماً باید احساس کند که همسر خودش آنجا حاضر است. حتی اگر مجرد است همسر آینده اش را مجسم کند که در آنجا حاضر است. البته در حقیقت انسان باید خدا را حاضر و ناظر ببیند و خدا که همه حرفهای ما را ثبت و ضبط می کند و یک صحبت کوچک و جمله کوتاه ما را ملاحظه می نماید: **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**: ق/ ۱۸ هیچ کلامی به لفظ در نمی آید، مگر آنکه مراقبی تیزبین آن را ثبت می کند.

عزیزی می گفت که من در جوانی در برخورد با نامحرم مواظب بودم که به شوهر آینده ام خیانت نکنم. می گفتم جوری حرف بزنم، جوری تعامل کنم که انتظار دارم شوهر آینده ام همان طور تعامل و رفتار کند. من اگر در رفتار با مردان نامحرم صحبت ها و رفتارهای نامناسب داشته باشم چه بسا که همسر هم همان رفتارهای نامناسب را با دیگران داشته باشد.

در محتوای گفتاری توضیحاتی دادیم. در ارتباط با خواستگاری هم خداوند در آیه ۲۳۵ سوره بقره می فرماید: **عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنَّ لَّا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا**: با زنی که در عده وفات است وعده سری نگذارید، مگر اینکه قول معروف بگویید. یعنی از مسائلی که نباید از آنها پرده برداشت، از میزان عشق و علاقه ای که به یک خانم دارد و احساساتش را نباید به زن نامحرم بگوید و این حرف ها بعد از محرمیت باید اتفاق بیفتد. فقط باید قصدش را بگوید. که من قصد خیر نسبت به شما دارم. این را می تواند بگوید. مثلاً بگوید که من امکان ازدواج با شما را از نظر مالی و از نظر روحی دارم.

این جمله‌ها اشکالی ندارند. ولی وارد مسائلی که زن وشوهرها با هم این صحبت‌ها را می‌کنند نباید بشود.

علاوه بر آن قرآن می‌گوید که صدایتان را نرم نکنید، این سفارشی نیست که قرآن به مردها گفته باشد، چون مردان در برخورد با نامحرم صدایشان را نازک نمی‌کنند و غمزه‌ای در گفتارشان ندارند. این خطری است که بر سر راه زن با مدل خلقتِ خاص خودش وجود دارد. ممکن است نازک کردن صدا و با خضوع و نرمی صحبت کردن عمداً یا به طور غیر عمد یا غیر ارادی باشد. در هر حال این صدای نرم و با ناز و اطوار این خانم ممکن است مردی را به گرفتاری بیندازد. *فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ*. قرآن می‌فرماید آن کسی که در قلبش مریضی است به طمع می‌افتد. این را در بحث‌های اولیه داشتیم که ما نمی‌دانیم چه کسی آستانهٔ تحریکش پایین است و حساسیتِ جنسی زیادی دارد و یا چه کسی قلبش نسبت به نامحرم مریض است و چه کسی نیست. چون علی القاعده آن تقوای درونی ما باید ما را کنترل کند که در ارتباط با نامحرم مشکلی برایشان پیش نیابد. اما اگر کسی مریض القلب است و در این زمینه مشکل و ضعف دارد ما نباید ابزار مسئله را برایش فراهم کنیم و او را به طمع بیندازیم. بنابراین در محتوای گفتار سفارش به هر دو جنس وجود دارد، اما در لحن فقط زنان مد نظر هستند.

اما اینکه آیا زن اجازهٔ صوت بلند کردن و فریاد زدن دارد یا نه، و یا اینکه آیا اجازهٔ آواز خواندن دارد یا نه؟ اجازه قرآن خواندن دارد یا نه، مستقیماً از خود آیه استخراج نمی‌شود مگر از حواشی و روایاتی که در این ارتباط مطرح شده، در تفسیر آیه مردم سوال کرده‌اند، یا اینکه از کنار آیه‌ای که می‌فرمود صدای زینتتان و صدای آن چیزی که به پایتان بستید، نباید بلند شود، بعضی از علما استفاده کرده‌اند که پس نباید صدای زن به عنوان زینت شنیده شود. در بین اهل سنت ما این فتوا را می‌بینیم که فرقه حنفی بر این عقیده هستند که وقتی پا به زمین کوبیدن حرام است به طریق اولی بلند شدن صدای زن هم حرام است.

اما با توجه به قرآن و سنت اولیا بلند شدن صدای زن نمی‌تواند مطلقاً حرام باشد، هم در آیه ۳۱ سوره نور و هم در آیه ۳۲ سوره احزاب آنچه که زمینهٔ حرمت و حلیت را مطرح می‌کند هیجان‌انگیزی و توجه‌آفرینی و ایجاد زمینهٔ فساد است. بهترین نمونه‌ای که در سیره می‌بینیم خطبه‌های حماسه‌آفرین

حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه و دفاع از حقشان است و خطبه های آتشین و سوزناک حضرت زینب(س) در بارگاه یزید و در برابر عبیدالله است. اگر این منع وجود داشت شاید اقتضا می کرد که حضرت بگوید که من علی رغم حرمت این کار، به دلیل وظیفه شرعی که الان دارم باید این کار را انجام دهم، ولی ما در این باره هیچ چیزی نمی شنویم. حضرت زینب فقط رو به یزید کرده و می گوید که من هیچ علاقه ای به همکلامی با شما ندارم و اگر که اقتضا نبود من هرگز با تو همکلام نمی شدم . بنابراین مسئله حرمت نمی تواند مطرح باشد و نمی توان از آیه کوبیدن پاها این برداشت را کرد. اگر صدا برای احقاق حق بلند شود و اگر صدا برای ضرورت بلند شود ، یا مثل راهپیمایی که دوران انقلاب انجام می شد یا انواع کارشناسی هایی که در صدا و سیما انجام می شود، اینها طبیعتاً نمی تواند احتمال فتنه و فساد را در خودش داشته باشد. اما آواز خواندن و قرآن خواندن از آن جهت که زن صدایش یک لطافت و ظرافتی دارد که اگر مقداری هم پیچش به صدایش بدهد، حالت جلب توجه کنندگی و هیجان آفرینی را بیشتر می کند ، چه بسا که ایجاد زمینه فساد را بکند. سید قطب در تفسیر "فی ظلال القرآن" می گوید : چه بسا صدای زینت یا بوی عطر از سوی زن مهیج تر از رویت خود زن باشد و اسلام برای حفظ سلامت جامعه این همه دقت و ظرافت را به کار برده است. چون هدف از اینکه به زن می گویند مراقب پوشش و گفتار و رفتار و حرکتت باش به این سبب است که هم در زن تمایل به جلب توجه و تمایل جنسی کنترل و مدیریت شود و هم در مرد. بنابراین همه چیزهایی را که مستقیم در آیه نیامده ولی تحریک کننده است در روایات مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به این، صدای زن اگر جنبه تحریک کنندگی داشته باشد باید اجتناب شود. بعضی از مراجع می گویند اگر بیم فتنه و فساد نباشد اشکالی ندارد، در بعضی از استفتائات هست که اگر دسته جمعی خوانده شود به نحوی که صدای یک زن از بین صدای زن های دیگر قابل تشخیص نباشد اشکالی ندارد. حتی جایی دیدیم که استفتاء شده بود، اگر در جمعی که دارد قرآن را می خواند و آن جمع ، قرآنی هستند و این احتمال ریه و فساد را نمی دهد اشکالی ندارد.

البته باید هر کس برای در این موارد به مرجع خودش مراجعه کند ولی اصل و اساس اینکه هیجان انگیز نباشد و خوف فساد و فتنه ندهد به جای خود باقی است. وقتی هم که می‌گوییم فساد و فتنه، هم درباره خود خانم و هم درباره مخاطبینش مصداق دارد.

عفت در راه رفتن

یکی دیگر از ابعادی که می‌خواهیم در رابطه با مسئله حجاب و عفاف مورد توجه قرار دهیم موضوع عفت در راه رفتن و عفت نگاه است. در ارتباط با مسئله راه رفتن، دو جا در قرآن اشاره داریم. یکی در سوره نور آیه ۳۱ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ، و یکی هم در سوره قصص آیه ۲۳ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ اینکه زن باید چگونه راه برود، در این باره هم ما هیچ گونه سفارشی به مرد نداریم و کاملاً اشاره متوجه به زن است .

در این رابطه دو مدل سفارش داریم. یکی در سوره قصص که می‌گوید پس از آنکه موسی (ع) برای کشیدن آب از چاه به دختران شعیب (ع) کمک کرد، آن دختری که دنبال موسی (ع) آمد و پیغام آورد که پدر ما می‌خواهد مزدت را بدهد، با حیامندی و حیاورزی راه می‌رفت. راه رفتن حیاورزانه دو حقیقت را می‌رساند؛ یکی اینکه زن این قدرت را دارد که با ناز و ادا راه برود و از طریق راه رفتنش تحریک‌کننده باشد و به قول قرآن مردهایی را که بیمار دل هستند در این مورد هم به فتنه بیندازد. پس زن باید مواظب نحوه راه رفتنش باشد. قرآن می‌گوید با استحیا راه برود. نمی‌گوید تمشی علی الحیا، می‌گوید تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ. حیا و استحیا با هم فرق دارند. استحیا ناظر به ظهور و بروز حیاست، متحقق کردن حیاست. یک موقع است که من حیا و شرم دارم از مقابله با نامحرم، این شرم من، خودش را در رفتار و راه رفتن من نشان می‌دهد این می‌شود استحیا، یک موقع هم من از درجه حیا بالایی برخوردار نیستم، حتی خدای نکرده حیا پایینی دارم. اما چون دین به من یاد داده، حیا می‌ورزم اینجا دیگر قلب من موتور حرکت من نیست، اینجا تعلیمات دینی موتور حرکت من است. دین به من یاد داده، ای انسانی که می‌خواهی به نجات برسی، و متدین باشی و می‌خواهی به رضای خدا برسی، نگاه نکن که بینی در قلبت چقدر حیا وجود دارد آن را بروز دهی، بلکه تو خودت را به حیا بزنی، خودت را به حیا وادار و در رفتارت آنطور که یک انسان با حیا رفتار می‌کند حیا کن. این فرق حیا و استحیاست.

اینجا از آن مواردی است که ریا واجب می شود به جای اینکه حرام باشد. ما خیال می کنیم که همه ریاها حرام هست. یک ریاهایی مستحب هستند، یک ریاهایی مکروه هستند، یک ریاهایی حرام هستند و یک ریاهایی واجب هستند، یعنی من مقدار کم حیایی که در وجودم هست را به چشم بیاورم و جوری رفتار کنم که آن مردی که در مقابل من قرار گرفته بداند که من خوشم نمی آید که او با من هر رفتاری داشته باشد. این باعث می شود که آن حیای کمی که دارم تقویت شود

حالا آن آدمی که حیای بالایی دارد و آن آدمی که از حیای بالایی برخوردار نیست اگر متدین هستند هر دو یک شکل برخورد می کنند. یعنی یک دختر متدین چه اینکه قلباً حیا به او دستور دهد که درست راه برو، به نامحرم نگاه نکن، صدایت را نازک نکن، (استحیا) یا اینکه که دین به او دستور دهد (حیا)، او یک مدل رفتار از سر می زند. این نشان می دهد که تربیت دینی چقدر مهم است و می تواند چقدر ما را بالا ببرد.

میل به بروز که از حیث غریزی در وجود زن قرار داده شده باید کنترل شود. او باید پاهایش را جوری به زمین نزند که زینت های مخفیش نشان داده شود. چند واقعیت در اینجا روشن می شود؛ یکی اینکه زن زینت دارد اما زینت هایش را نباید آشکار کند، دیگر اینکه نباید جوری رفتار کند که زینت های مخفی آن آشکار شود و به قصد اینکه خبر از آنها بدهد جوری رفتار کند که آن زینت ها به نوعی بروز پیدا کنند. در قدیم زنها به پاهایشان خلخال می بستند، نحوه راه رفتن زن صدای این خلخال ها را به حرکت در می آورد و در حالی که اگر آرام راه می رفتند، صدایی نمی آمد و به گوش نمی رسید. امروز هم کفش های پاشنه بلند و کفش هایی که صدای بخصوص دارند، یا اگر زن پاهایش را جوری به زمین بزند که اندامش در آن پوشش و لباسی که دارد پیدا شود، می تواند از مصادیق لِيُعَلِّمَ مَا يُخْفِيَنَّ مِنْ زِينَتِهِنَّ باشد. این عبارت قرآن نشان می دهد زنی که زینت دارد، باید مواظب مخفی بودن آن زینت باشد و همچنین نشان می دهد که چگونه راه برود، مراقبت از حرکات و سکناش داشته باشد تا زینت هایش نشان داده نشود. اگر بدن زن را زینت حساب کرده اند، باید مواظب باشد بدنش در پوشش و لباسی که دارد بروز پیدا نکند و خلاصه اندامش، برجستگی های بدنش هویدا نشود.

عفت نگاه

یکی دیگر از ابعادی که می‌خواهیم به آن پردازیم بحث نگاه است که قرآن در آیه ۳۰ و آیه ۳۱ به طور یکسان به آن پرداخته است.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ، غض بصر یعنی کاستن از نگاه، پایین انداختن چشم. یعنی که نگاه به حد ضرورت تقلیل پیدا کند و به حداقل اکتفا شود. چشم دوختن به نامحرم ، تکرر و تعدد نگاه به نامحرم تعطیل شود. این به معنای اینکه انسان از منافی محروم شود، نیست. انسان می‌خواهد جایی رود، باید دور و برش را بشناسد، راه‌ها را بداند، انسان‌هایی را که دور و برش هستند بشناسد، این آدم قابل اعتماد است یا نه، اینها حد ضرورت نگاه است و آیه اینها را نهی نمی‌کند.

مثلاً می‌خواهد سوار تاکسی شود و جایی برود باید یک نگاهی به راننده تاکسی بکند تا ببیند این راننده تاکسی قابل اعتماد است یا نه؟ یا فرض کنید می‌خواهد به مطب دکتری برود، همین نگاه انسان به قیافه فرد تا حدودی به او شناخت می‌دهد که ببیند که این فرد قابل اعتماد است که در مطبش برود؟ و امثال آن.

این مقدار نگاه در حد ضرورت که خودش محافظت از انسان را بیشتر می‌کند، هرگز مورد نهی و نبوده و نیست. غض بصر مثل غض صوت است ، غض صوت به معنای اینکه صدا در نیاید نیست، به معنای صدا را پایین آوردن و عریضه نکشیدن است. در مورد غض بصر هم همین طور است. مقصود این نیست که اصلاً چشمتان را باز نکنید و هیچ وقت به نامحرم نگاه نکنید. بلکه غض بصر به معنای کاستن از نگاه است و به قول معروف می‌گوییم فلانی سربه زیر است و چشمش پایین است. اینکه انسان جوری نگاه بکند که چشم چرانی محسوب نشود. لقب چشم چران ناسزا تلقی می‌شود. کلمه هیز که در مورد مردچشم چران به کار می‌برند. چشم چرانی به معنای تکرر و تعدد نگاه و یا نگاه‌های خیره خیره. روایت داریم که نگاه دو نامحرم به همدیگر تیری است که شیطان رها می‌کند و به هدف می‌خورد. باید خیلی مراقبت کرد برای اینکه چشم خیلی به قلب مرتبط است و یکی از دروازه‌های قلب چشم است. هم رازهایی را برملا می‌کند و هم ممکن است رازهایی را انتقال دهد و خیلی وقت‌ها اگر نگاه نباشد، مسائل و معضلات بعدی ارتباط با نامحرم اصلاً پیش نمی‌آید که بعد بخواهد دفعش بکند.

حفظ دامن

یکی دیگر از ابعادی که باید به آن پرداخته شود، مسئله حفظ فرج و حفظ دامن و ناموس است. در آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور می‌فرماید: به زنان مومن بگو که چشمانشان را پایین بیفکنند و فروجشان را حفظ کنند. به طور کلی حفظ فرج و ناموس و دامن در قرآن دو معنی دارد؛ معنی اول پوشاندن ناموس یعنی مراقبت بر پاک‌دامن ماندن که نقطه مقابل زناست، یعنی یک انسان پاکدامن هرگز وارد حریم ارتباطات خطرناکی که منجر به زنا، لواط و امثال آن بشود نمی‌گردد که در آیات دیگری از قرآن به این موضوع پرداخته شده است. معنی دیگر آن پوشاندن شرمگاه است که مفسرین در ارتباط با آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور گفته‌اند: اینجا حفظ فرج به معنای پوشاندن دامن و ناموس و فرج است نه بحث پاکدامنی. البته می‌شود که هر دو را هم دربرگیرد.

در سوره مؤمنون وقتی که دارد صفات مومنون را مطرح می‌کند در کنار شش صفتی که برای مومنان آمده یکی در همین موضوع است که وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.. یکبار دیگر عین همین در سوره معارج آمده و معنیش این است کسانی که ناموس پرست و مراقب ناموسشان هستند و جز بر همسران شرعیشان این گنج را، این در همیشه بسته را باز نمی‌کنند. کسانی که در ارتباط با غیر همسر مراقبت دارند. این ارتباط با غیر همسر را دقت کنید. چون گفته فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، هرکس ورای این ارتباط دنبال چیز دیگری بگردد تجاوز کار است. ارتباط با غیرهمسر شرعی شامل خود ارضایی، که در فقه ما استمناء گفته می‌شود، شامل ارتباط با هم جنس، که امروزه تحت عنوان هم جنس‌گرایی مطرح می‌شود، یا ارتباط با حیوانات یا اشیاء می‌شود. یعنی حفظ فرج مطلق است. یعنی یک مسلمان، یک مؤمن، کسی که می‌خواهد به رضایت خدا برسد به فردوس و بهشت الهی راه پیدا کند، باید در مسائل جنسی تمام دریچه‌های لذائذ حرام را ببندد و دریچه لذت حلال که ازدواج و ارتباط با همسر شرعی است را باز کند. و ارتباط با هم جنس، ارتباط با خود، ارتباط با زن نامحرم، ارتباطاتی که منجر به زنا می‌شود و در قرآن بحث مَّتَّخِذِي أَخْدَانٍ مطرح شده است تعطیل شود. اتَّخَذَ خَدْنٍ یعنی

معشوقه گیری که به دوستی ها و رفاقت های جنسی منجر شود اینها را باید یک مرد و زن مسلمان مراقبت کند و حافظ ناموس و دامن خودش باشد.

این قضیه در قرآن باز هم به تعبیرات دیگری آمده است. مثلاً در سوره فرقان در توصیف عبادالرحمان می فرماید: وَلَا يَزْنُونَ ، زنا نمی کنند. یا در سوره ممتحنه آیه آخرش آمده که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ ، با زنانی که با تو بیعت می کنند مبنی بر اینکه زنا نکنند، بیعت کن. در قرآن حکم زنا برای زن و مرد مجرد مطرح شده که ۱۰۰ تازیانه است. یعنی یک انسان مسلمان اعم از زن و مرد نباید پایش را از آن حریمی که خدا برایش ترسیم کرده فراتر گذارد.

پس حفظ فرج یک معنیش دوری از امور منافی عفت بود که توضیح داده شد. اما معنی دیگر آن پوشش شرمگاه است.

طبق روایات و تفاسیر ، حفظ فرج در آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور، مربوط به پوشاندن عورت است که درباره مرد و زن یکسان آمده. به مردان سفارش شده که عورت خودشان را بپوشانند . روایت داریم که حتی انسان بدون عذر نباید که اجازه دهد که کسی یا حتی خودش عورتش را ببیند. حتی در امور پزشکی ، تا ضرورت اقتضاء نکرده زن هم نباید عورت زن را ببیند، مرد هم نباید عورت مرد را ببیند. و این مورد همیشه باید در یک پوششی، در یک مراقبتی باشد. فقط در مواقع ضروری که بیماری است، ضرورتی است یا مسئله لذت جنسی حلال ، بلامانع است. پوشاندن فرج که میزانش برای مرد پوشاندن عورت است و قسمت مستحب آن از زانو تا ناف است. این موضوع دایره اش برای زن وسیع تر است و بلافاصله بعد از سفارش بر حفظ فرج، موضوع آشکار نکردن زینت و مسئله خمار مطرح می شود. در ارتباط با حفظ فرج برخی از مفسرین این گونه نظر می دهند که زن کل بدنش ناموس است و فروج را درباره زن شامل تمام بدنش گرفته اند. یعنی از فرق سر تا نوک پا به غیر از وجه و کفین که از پوشاندن معاف شده، مابقی بدن باید کلاً پوشانده شود.

اما تعداد بیشتری از مفسرین، وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ، را در حد مسئله عورت دانسته اند. و ادامه آیه (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) را به پوشش کل بدن تسری داده اند. بدا ، یعنی آشکار کردن، وَلَا يُبْدِينَ یعنی آشکار

نکنند. دو بار در این آیه سفارش آشکار نکردن زینت برای زنان آمده ، یک بار آنجا که می گوید: وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ، یعنی زنها زینتشان را آشکار نکنند مگر آن قسمتی از زینت که خودبه خود آشکار می شود. یک جای دیگر می گوید: وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ و ادامه می دهد یعنی موارد جواز آشکار کردن زینت، که عبارتند از زینت در برابر همسر، پدر، پدر همسر، پسران، پسران شوهران، برادران، پسران برادر، پسران خواهر، زنان مسلمان، کنیزان یا غلامان، یا افراد خنثی یا بچه ها. تمام موارد استثنا اسم برده شده است.

زینت از نظر لغت یعنی چیزی را از خودش زیباتر جلوه دادن، اما بالاخره زینت یک تعریف معهودی هم در ذهن های ما دارد ، مفسران زینت را سه طور معنی کرده اند؛ یکی اینکه می گویند: زینت عبارت از کل بدن زن است. یعنی زن تمام بدنش از فرق سر تا نوک پا به جز وجه و کفین زینت حساب می شود و مقصود از إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ، یعنی قسمتی که در تعاملات به طور خود به خودی آشکار می شود که عبارت است از صورت و کفین زن که واقعا اگر بخواهد آنها را بپوشاند عسر و حرج برایش ایجاد می شود. معنی دوم اینکه زینت را به معنای جای زینت گرفته اند. مثلاً زینتِ سر که گل سر است می آید روی مو، زینتِ گردن که گردن بند است می آید روی گردن، زینتِ گوش که گوش واره است می آید روی گوش. زینت دست بند می آید روی مچ، زینت پابند می آید روی پا، کمر بند می آید روی کمر، وقتی که می فرماید زینت هایشان را آشکار نکنند منظورش خود ابزار زینت نیست. گردن بند روی گردن قشنگ است یعنی گردن بند زینت گردن است. کمر بند زینت کمر است. گل سر زینتِ مو و سر است. پس بنابراین وقتی می گوید: زینت هایشان را آشکار نکنند یعنی مواضع زینت، آن جاهایی که زینت می رود رویش سواری می شود که مقصود از موی سر تا پا تا همه مواردی که جای زینت هاست. حال اگر انگشتر و لاک که زینت دست حساب می شوند چطور؟ چون دست و صورت از مواضع زینت استثنا شده بود. پاسخ این است که دیده شدن آن بدون زینت اشکال ندارد. یعنی اینکه لاک نزنید و انگشتر دستتان نکنید، دستتان پیدا شود. ماتیکی نزنید و صورتتان ، لبتان پیدا باشد. معنی سوم زینت هم همان زینت کردن معمول است که باید توجه داشته باشیم. زن به زیور و زینت علاقه بخصوص دارد و این زیور و زینت، چه مواردی که به آن اشاره کردیم و چه بحث آرایش و به سرو صورت رسیدن. این

تمایل در زن وجود دارد و اسلام و قرآن هم آن را نفی نکرده، بلکه گفته زینت‌هایتان را آشکار نکنید یعنی زینت برای زن علاوه بر اینکه برای روحیه خودش لازم است برای تلطیف فضای زندگی و کمک به بهبود ارتباطات خانوادگی اعم از عاطفی و جنسی هم لازم است.

البته بعضی‌های دیگر هم استثنای زینت را برگردانده اند به امور طبیعی مثل اندام یک انسان، چهارشانه بودنش، قدش اینها هم جزء پیکرش حساب می‌شود، ولی دیگر اجتناب ناپذیر است. یک نفر نمی‌تواند خودش را از نظر بلند چهارشانه بودن، لاغر بودن، بلند بودن، کوتاه بودن بپوشاند. بنابراین آنها استثنا شده است.

از دو دستور "وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ" که در سوره نور آیه ۳۱ آمده و "وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ" نکته دیگری طرح می‌کنیم. کلمه خُمُرِهِنَّ یعنی خمارهایشان، خمار از خمر به معنی پوشش می‌آید. به شراب خمر می‌گویند چون عقل انسان را می‌پوشاند و حالت غیرعادی برای او ایجاد می‌کند، خمار مقنعه است و می‌پوشاند، از اینکه فرمود خُمُرِهِنَّ، معلوم می‌شود که افراد مقنعه داشته‌اند و مقنعه برایشان چیز آشنایی بوده است. نگفته وَلْيَضْرِبْنَ بِالْخِمَارِ، بلکه گفته خُمُرِهِنَّ، معلوم است برای زنان و مردانی که آیه را می‌شنیدند کلمه خمار کلمه آشنایی بوده و زن‌ها خمار داشته‌اند. وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ، یعنی بزنند خمارهایشان را به گریبان‌هایشان، پس احتمالاً خمار یا مقنعه یا روسری جوری بوده که روی سر را می‌پوشانده اما گریبان‌شان باز بوده، تقریباً شبیه پوشش‌هایی که مردان عرب الان دارند، که چفیه روی سرشان را می‌پوشاند، اما به دو طرف شانه‌ها آویزان است و گردن و گریبان و سینه‌شان پیداست. شاید زنان هم لباسشان یک چنین حالتی داشته است. برای همین می‌گوید: بزنند خمارهایشان را بر گریبان‌هایشان. یعنی یک جوری باشد که گریبان و سینه‌شان را هم بپوشاند.

دوست‌گیری‌های نامشروع

از ابعاد مسئله حجاب و عفاف و حیا، مسئله دوست دختر و دوست پسر است (مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ) (مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ). گاهی طوری برخورد می‌شود که انگار دوست دختر و دوست پسر داشتن یک امر عادی است. ما در این باره در قرآن توصیه داریم و آنقدر این توصیه مهم بوده که دو بار هم مطرح شده است؛ در سوره مائده آیه ۵ هم می‌فرماید: (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ (مردها می توانند با زن های پاکدامن ازدواج بکنند اما نباید آن مرد به خودش اجازه بدهد که مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ، یعنی دوست دختر گیر باشد. دیگری در آیه ۲۵ سوره نساء (وَمَنْ لَمْ يَسْتَعِمْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ... مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ) خداوند می فرماید: اگر شرایط ازدواج عادی ندارید، با کنیزان ازدواج کنید به شرط آنکه آن زن، دوست پسر گیر (مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ) نباشد. أَخْدَانٍ جمع خدن است، خدن یعنی دوست. در کنار لغت هایی مثل قرین، صاحب، صدیق کلمه خدن در روایات استفاده شده است. در واقع خدن که جمعش أَخْدَانٍ است یعنی دوست ها، اتخاذ خدن آیا به معنای دوستی است که دو دختر یا دو پسر با هم برقرار می کنند یا بین دو نامحرم این رابطه باشد، یا اینکه به معنای رفیق، رفیقه و معشوقه، به معنای اینکه ارتباط جنسی هم بین این دو دوست برقرار باشد. این تقریباً در بیان تفسیری مفسرین مختلف که نگاه کردیم از این مطلب ساکت هستند. یعنی شرحی در این مطلب نبوده اما منظور خداوند از عبارت قبلی آیه روشن می شود: «مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» یا «مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ». می فرماید: مردهایی که محسن (پاکدامن) هستند و غَيْرَ مُسَافِحٍ یعنی غیر زناکار، یعنی پاکدامنند برای ازدواج مناسبند. وقتی این سفارش را می کند معلوم می شود که این مرد یا این زنی که می خواهیم انتخاب کنیم نباید زناکار باشد و نباید روابط جنسی با غیر همسرش برقرار کرده باشد. ادامه آیه یعنی عبارت وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ اشاره به مطلب دیگری دارد و می فرماید حتی اهل دوستی بدون ارتباط جنسی هم نباشد. پس در اتخاذ خدن دوست گیری در حد جنسی نیست. یعنی ارتباطاتی که همه جور نزدیکی و صمیمیتی را ایجاد می کند و وقتی این نزدیکی و صمیمیت از حالت عادی دو نفری که با هم هم شاگردی یا آشنا هستند درآمد و به صمیمیت مبدل شد، چه بسا که منجر به خروج از حصن پاکدامنی و افتادن در ورطه زنا شود.

دو نفر که با هم همکار و همکلاس یا همسایه هستند، بنا نیست که اینها با هم دشمن باشند بلکه طبعاً خواهان خیر هم هستند و همدیگر را می بینند و سلام می گویند و احوالپرسی می کنند و یا سالها با هم در یک محیط همکاری می کنند. طبیعی است که یک سلام و احوالپرسی عادی برقرار است. این هرگز به معنای اتخاذ خدن نیست. اتخاذ خدن آن دوستی است که صمیمیت غیر معمول در آن باشد. وظیفه ما

این است که با همه آحاد جامعه دوست باشیم اما دوستی با آحاد جامعه به معنای حریم را شکستن نیست. کما اینکه رئیس یک اداره با کارمندان خودش ضمن اینکه دوست است و ضمن اینکه خواهان پیشرفت و خیر و سعادت آنهاست، اما یک حریمی را رعایت می کند. آن طور هم صمیمی نمی شود که به راحتی کارمندان اداره از او سرپیچی کنند و بگویند ما با هم رفیق هستیم و این حرفها را با هم نداریم. همان طور که بین رئیس و مرئوس یا بین پدر و مادر و فرزندان یک حریمی رعایت می شود، بین دو آشنا و دو همکلاسی نامحرم هم یک حریمی رعایت می شود به نحوی که رازهایشان به هم گفته نشود، از علایق و احساسات شخصیشان پرده برندارند که موجبات ایجاد دوستی های صمیمی که مقدمه تسافح و زنا باشد فراهم نشود.

در این ارتباط به دو آیه دیگر در قرآن اشاره می کنیم . در جریان بچه دار شدن حضرت مریم (س) وقتی که خداوند عیسی (ع) را به مریم داد ، هنگامی که فرشته خداوند به شکل یک مرد جوان بر حضرت مریم (س) جلوه می کند ، مریم (س) می گوید: قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا مَرِيْمَ / ۱۸، من به خدای رحمان از تو پناه می برم اگر تو آدم خدا ترسی هستی. او می گوید: من رسول خدا هستم برای اینکه به تو یک فرزند پاک ببخشم. می گوید: أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا مَرِيْمَ / ۲۰ چگونه ممکن است که من بچه دار شوم در حالی که هرگز مردی مرا لمس نکرده . مقصود این است که نامحرمی به من دست نزده و من هم آدم اهل بغی و تجاوزی نبوده ام که از رفتارهای انسانی و الهی فاصله بگیرم و وارد روابط حرام شوم. اینجا مریم تاکید می کند که من پاکدامن هستم. وقتی که مریم می رود بچه را به دیر عرضه می کند، آنها می گویند که يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا مَرِيْمَ / ۱۹: نه پدر تو آدم بدی بود و نه مادر تو زناکار و تجاوز کار بود پس چطور است که تو الان با یک بچه که ما تا حال ندیده ایم ، همراه داری! دختر پاکدامنی بچه ای را بیاورد و ادعا کند که این بچه من است بدون اینکه با مردی رابطه داشته باشد. بعد آنجا حضرت عیسی مسیح (ع) شروع می کند به تکلم و می گوید : إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا مَرِيْمَ / ۳۰ و حضرت عیسی مسیح (ع) در گهواره به سخن می آید و از ساحت حضرت مریم (س) دفاع می کند و پاکدامنی او را اثبات می کند.

برخوردی که حضرت مریم با این فرشته خدا می کند یعنی بلافاصله از اینکه مردی بخواهد به او نزدیک شود و بحث بچه را مطرح می کند، می گوید: من انسان پاکدامنی هستم که همیشه مراقب بودم مردی به من دست نزند و من آدم تجاوزکاری نبوده ام. می خواهم نتیجه بگیرم اینکه اتخاذ خدن و دوست گرفتن می تواند مقدمه ای باشد برای ارتباطات لمسی و غیره که حرام هستند و منجر به حرام های بزرگتر می شوند. البته اگر بعضی از خانواده ها در ازدواج خیلی سختگیری نکنند و زمینه ازدواج فرزندان را زودتر فراهم بکنند و اگر فرزند قصد ازدواج دارد مانع تراشی نکنند، خیلی از وقت ها این راه های حرام اصلاً باز نمی شود. وقتی ما برای جوانمان در سن ۲۲، ۲۳ و ۲۴ که بالاخره سنی است که نیاز به همسر در ابعاد مختلف وجود دارد، دائم مانع تراشی می کنیم و می گوییم حالا درست تمام شود، سربازیت تمام شود، حالا سرکار بروی، حالا فوق لیسانست را بگیری، حالا دکترایت را بگیری، با این روش جریان را به تعویق می اندازیم و نیاز او را سرکوب می کنیم. یک وقت خدای ناخواسته می بینیم که آن نیاز خودش را از طریق ارتباطات دوستی و ابتدای آن هم یک دوستی ظاهراً پاک و بدون نیت بد بروز می دهد که بعد به دوستی ناپاک تبدیل می شود و بعد هم به رفتارهای خطرناک منجر می گردد.

شبهه پوشش مو

یکی از سوال هایی که در سطح جامعه زیاد مطرح می شود بحث این است که آیا حقیقتاً اسلام دستور پوشاندن مو را داده یا نه؟ دو نوع پاسخ وجود دارد؛ اول اینکه هر وقت دیدیم که دشمن روی یک امری خیلی سرمایه گذاری می کند بفهمیم که آن امر از اهمیت ویژه ای برخوردار است. مثلاً وقتی که می بینیم دشمن روی بحث ولایت فقیه خیلی حساسیت نشان می دهد و سعی می کند این اصل از اصول مورد اعتقاد جامعه اسلامی ما و جمهوری اسلامی را مورد خدشه قرار دهد ما باید بفهمیم که دشمن متوجه شده که از ناحیه ولایت فقیه است که دارد لطمه می خورد و اتفاقاً همین اصل را باید پررنگ کنیم. اصل حجاب و چادر و پوشش و اخیراً که مسئله پوشش مو مطرح شده از این قبیل است. وقتی دشمن از طرق مختلف وارد می شود تا این مسئله را دچار شبهه بکند و ذهن ها را با شبهات مختلف غبار آلود کند و یا اینکه با اصل آن کاملاً مبارزه کند به طوری که در بعضی از کشورها اجازه نمی دهند دختران محجبه با روسری وارد کلاس یا بعضی از مشاغل و ادارات شوند. یا اینکه می آید برای انحراف از هدف حجاب،

روسری‌هایی درست می‌کند که از هر زینتی بدتر است و کلاه‌ها و پوشش‌هایی رامد می‌کند که در واقع خودشان مصداق کامل تبرج است. به عزیزان و معلمانی که ممکن است با اینگونه برخورد ها و سوالات و شبهه ها مواجه شده باشند، بگوییم توجه عزیزانی را که سوال می‌کنند به این نکته جلب کنند که وقتی بیشتر از هر چیزی هجوم به حجاب و هجوم به چادر و هجوم به پوشانیدن مو است، این اثبات می‌کند که اینها دشمن را عصبانی کرده و لذا تقابل با آن برای دشمنان دین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دشمن می‌خواهد تاثیر مثبت این امور را کمرنگ و بی‌رنگ کند. این یک جواب.

جواب دوم اینکه ما بینیم در طول تاریخ از ابتدایی که ادیان ابراهیمی مطرح شده اند تا به امروز، زنان چه پوششی داشته اند و آیا موهای سرشان رها بوده یا پوشیده بوده؟

بیان این خاطره در چگونگی مجاب کردن ذهن ها به سمت ضرورت پوشش خیلی موثر است. یک عزیز می‌گفت که من در انگلیس زندگی می‌کردم. دختر ۹ ساله ام به سن تکلیف رسید و حجاب و روسریش را به او دادم و فردای آن روز با روسری سر کلاس رفت. بچه‌ها مسخره اش کرده بودند و روسریش را کشیده بودند. این دختر با حالتی کلافه وارد خانه شد و گفت من از فردا روسری سرم نمی‌کنم. من به او گفتم که من یک پیشنهاد به تو دارم. تو این پیشنهاد را اجرا کن، اگر موثر واقع نشد اشکالی ندارد. می‌توانی از فردا بدون روسری بروی. گفت پیشنهاد شما چیست؟ من گفتم فردا که با روسری وارد کلاس شدی اگر آمدند تمسخرت کنند بگو که من از شما یک سوال دارم؛ قیافه من به حضرت مریم شبیه تر است یا قیافه شما؟ عکس و تمثال حضرت مریم در ساختمان مدرسه بود و هرروز بچه‌ها آن را می‌دیدند که با حجاب و پوشیده بود. این دختر فردای آن روز با روسری به مدرسه می‌رود و وقتی که این بیان را مطرح می‌کند بچه‌ها با یک حالت احترام با او روبرو می‌شوند و از شوخی کردن و سربه سر گذاشتن دست بر می‌دارند. و بعدها این دختر به مادرش گفته بود که از روزی که من این مسئله را گفتم بچه‌ها در کلاس یک جور دیگر با من رفتار می‌کنند و به من خیلی احترام می‌گذارند. انگار که خیال می‌کنند بین من و حضرت مریم (س) ارتباط و شباهتی وجود دارد.

حضرت مریم و یهودیانی که در بنی اسرائیل زندگی می‌کردند و پیرو تعلیمات حضرت موسی (ع) بودند، آیا موهایشان باز بوده یا بسته بوده؟ پس چرا عکس‌ها و تصویرها و توصیه‌های دینی و لباس

های به یادگار مانده از آن دوران ها و نقل هایی که در تاریخ ثبت شده همه اثبات می کند که پوشش در زنان یهودی و مسیحی هم وجود داشته است.

در پاسخ سوم به این سؤال نکاتی وجود دارد؛ یکی اینکه خُمْرِهِنَّ و جَلَابِبِهِنَّ نشان می دهد که خِمار و جلباب، هر دویش در عصر نزول قرآن وجود داشته و زن عرب با خِمار و جلباب آشنا بوده و فقط استفاده صحیح از آن نمی کرده است. قرآن همان چیزی را که در فرهنگ آنها وجود داشته، تصحیح کرده و نحوه استفاده آن را بیان فرموده آنجا که می فرماید: يُذَيِّنَ عَلَيْنَهُنَّ مِّنْ جَلَابِبِهِنَّ، جلباب هایشان را به خودشان نزدیک کنند. و درباره خمار گفته: وَلَيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ، مقنعه هایشان را به گریبان هایشان بزنند تا گریبان و سروسینه شان پیدا نباشد. نکته دیگر اینکه جلباب و خمار را کجا استفاده می کنند؟ جز اینکه روی سر می اندازند، مقنعه و روسری که مال سر است و جلباب چادر سراسری است و از سر تا پا را در بر می گیرد. بنابراین طبیعتاً مو را هم در بر می گیرد. مخصوصاً که در بحث وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ، گفتیم گل سر می رود روی مو، گردن بند می رود روی گردن. پس همه مواضع زینت را به جز صورت و دست که استثناست که بدون زینت می شود نشان داد در بر می گیرد. یکی از مواضع های بارز زینت مو است. بنابراین مو را هم باید پوشاند. یک اشاره ای به عرف متشرع می کنیم، در طول تاریخ می بینیم راهبه ها که مسیحی هستند یا زنان متدین یهودی یا برخی از تصویرهایی که از حضرت مریم (س) نقاشی شده مدل پوششان عین مدل پوشش زنان مسلمان مقید است. یعنی تمام مو از قسمتی که مو از پیشانی می روید پوشیده شده و حتی یک تار مو هم پیدا نیست. آنچه این اشتراک را در دین یهودیت و مسیحیت و در دین اسلام و در بین اهل سنت و شیعه، در گذشته و حال، در تمام اقوام بوجود آورده همان مدلی است که فرا گرفته اند و به آنها عرضه شده است. در سوره احزاب زنان پیامبر اولین مخاطبان بحث جلباب هستند و بعد به دختران پیامبر و بعد به بقیه مومنین تسری داده شده است. فراگیر بودن این مسئله در متشرعین مسلمان و حتی در دین های دیگر ذهن را بی اختیار به این سمت می برد که جلباب و خمار، که شامل، گوش و گریبان و گردن می شود کل مو را هم در بر می گیرد. ضمن اینکه خود ما هم کاملاً متوجه هستیم که زیبایی موقابل انکار نیست. چنانکه می گویند زینت رو به مو است. و زیبایی مو خیلی به جذابیت و زینت انسان کمک می کند.

وقتی زن قرار می‌شود که فرجش یا بدنش را بپوشاند آیا هیچ جایی در قرآن گفته شده که زن باید رانش را بپوشاند؟ آیا گفته شده زن باید کتفش یا بازویش را بپوشاند؟ نه گفته نشده، ولی طبیعی است که وقتی لباس تن آدم است، وقتی خمار روی سر آدم است، وقتی جلباب روی سرتاسر بدن از سر به پایین را گرفته، طبیعی است که پوشش سراسری، هم پا را هم دست را و هم ران را و هم شکم را می‌پوشاند. اینکه ما بگوییم در قرآن گفته نشده زن‌ها مویشان را بپوشانند مثل این می‌ماند که بگوییم در قرآن گفته نشده که زن‌ها نافشان را بپوشانند. این اصلاً محلی از طرح ندارد به خاطر اینکه وقتی کسی لباس تنش است بطور طبیعی شکمش و نافش هم پوشیده است. وقتی هم که کسی روی سرش چیزی انداخته بطور طبیعی موهایش پوشیده است. خوب روسری برای پوشش مو است، روسری که به عنوان دامن یا شلوار استفاده نمی‌شود. بنابراین این بحث‌ها نوعی شبهه است که به نحوی زیرکانه مطرح می‌شود و ذهن‌های خالی و ساده که تمایل درونی به تبرج هم دارند دچار شبهه می‌کند.

در کتاب‌های روایی شیعی هست و در کتاب کافی و در تفسیرهایی مثل تفسیر صافی مطرح شده است و شهید مطهری هم در مسئله حجابشان این روایت را مطرح کرده اند. از امام صادق (ع) سوال شد مقصود خدای تعالی از عبارت *إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا* چیست؟ می‌فرماید: عبارت از سرمه و انگشتر. در یک روایت دیگری از امام باقر (ع) آمده که زینت ظاهری عبارت از لباس، چون لباس را دیگر نمی‌شود پوشاند. پس جامه و آن لباس سراسری که زن می‌پوشد آن زینت ظاهری است و قابل پوشاندن نیست، مثل چادر یا مانتوی بلند.

یک بخشی از این قضیه هم بر می‌گردد به عرف مردم عصر پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع)، مثلاً حنا زدن به دست‌ها و پاها چیزی بوده که مرسوم بوده و الان هم ما در بسیاری از دهات یا زندگی‌های عشیره‌ای مخصوصاً در بین عرب‌ها مرسوم است. سرمه هم جزء *إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا* حساب شده است. در روایتی که نقل شده امام باقر (ع) فرموده اند: زینت سه نوع است یکی که برای همه مردم است، یعنی همه اعم از مرد و زن استفاده می‌کنند، مثلاً برخی از کشورها هستند که مرد و زن سرمه می‌زنند. اینجا این زینت خاصی نیست که زن از آن استفاده کند. یا مثلاً انگشترهای ویژه‌ای مثل انگشتر عقیق که مرد و زن به قصد عبادت و تقرب دست می‌کنند نه به قصد زینت. دوم زینت‌هایی است که برای محرم‌ها

ست، و آن جای گردنبنند به بالا و جای بازوبند به پایین و خلخال به پایین است. سوم زینتی است که اختصاص به شوهر دارد که آن تمام بدن زن است. پس امام معصوم (ع) زینت‌ها را سه قسمت کرده اند، زینت‌های عمومی که اشکالی ندارد، زینت‌هایی که اختصاص به زوج دارد که بدن زن است و زینت‌هایی که برای محارم اشکالی ندارد اما برای غیرمحرم اشکال دارد. مثلاً جایی که گردن بند گذاشته می‌شود و بقیه اش یعنی گردن و موی سر زن برای محارم اشکالی ندارد. خلخال به پایین که یعنی مچ پای زن به پایین و بازوبند به پایین که شامل انگو و دستبند می‌شود.

در روایات شیعه در مورد اینکه نگاه به چه قسمت از بدن زن نامحرم جایز است، فقهای ما که مجموعه روایات را دیده اند و طبق آن نظر شرعی داده اند، امروزه قریب به اتفاق مراجع تقلید، صورت و دو کف دست را استثناء کرده اند.

در مورد برخی زینت‌ها که جزو بدن می‌شود یا پاک کردنش ناممکن است مثل تاتو، مثل حنا یا خالکوبی‌هایی که دیگر قابل جدا کردن نیست، توضیح آن را باید هر کسی از مرجع خودش سؤال کند که آیا باید پوشانده شود یا اینکه اجازهٔ نپوشاندن تا چه حد داده شده است.

دقت داشته باشید امور فقهی را با بحث‌های کلامی نمی‌توان نقص کرد و تغییر داد. در این گونه موارد باید به مرجع خودمان مراجعه کنیم و حکم الهی را انجام دهیم و ما در بحث فلسفه حجاب نظرات مختلف را برای اطلاع مخاطب از حکمت حجاب و عفاف مطرح می‌کنیم.

افراد مورد استثناء از زینت

قرآن با جزئیات در مورد اینکه که زنان در مقابل چه کسانی می‌توانند زینت را داشته باشند، اشاره فرموده (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ نور / ۳۱). این استثناء شامل همسران، پدران، پدر شوهران، پسران، پسران شوهران، برادران، برادر زادگان، خواهر زادگان، زنان مسلمان، غلامان، تابعین که گرایش جنسی ندارند و اطفال غیرممیز می‌شود.

منظور از "نساء هن" یعنی زنانِ مسلمان. زن باید در برخورد با زنِ کافر و مشرک مراقب باشد که زینت‌هایش را آشکار نکند، البته نه به سفت و سختی حجابی که در ارتباط با نامحرم باید رعایت شود، ولی نباید اسرار زنان مسلمان و ناموسشان در معرض دید زنان کافر هم قرار بگیرد. شاید از جهت اینکه زنان کافر آن را شایع می‌کنند و اطلاع می‌دهند.

یکی هم غلامی که صاحب آن یک زن است. البته الان بحث برده داری منسوخ شده و پرداختن به این مسئله ضرورت ندارد.

أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ. تابعین یعنی کسانی که حکمشان از حکم پدران، پسران و شوهران و برادران تبعیت می‌کند. اربه به معنای نیاز و نیز به معنای عقل است. أُولَى الْأَرْبَةِ یعنی صاحبان عقل و صاحبان حاجت و نیاز، غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ یعنی غیر صاحبان عقل و غیر صاحبان نیاز. یعنی کسانی که عقلشان به مسئله زن نمی‌رسد یا نگرایش به زنان ندارند. افراد خنثی که ما در عرف عامیانه مان می‌گوییم خواجه. یعنی کسانی که در ظهور اولیه مرد هستند، ولی گرایش به جنس زن ندارند و حتی شاید خودشان تمایل داشته باشند که زن باشند. بنابراین از اینها هم نیازی نیست که انسان خودش را پوشاند. از طفلی هم که عقلش به مسئله جنسی نمی‌رسد و مفسده‌ای در این که زن خود را پوشاند برای خودش یا آن طفل نیست، حجاب لازم نیست.

نکته: در عبارت الذین لم یظهوروا علی عورات النساء، معلوم می‌شود که منظور از عورات کل بدن زن باشد و از طرفی هم بچه‌هایی که متوجه مرد و زن بودن نیستند نمی‌دانند که مرد و زن چه تفاوت‌هایی دارند و توجهشان به این موضوع هنوز جلب نشده است. در فقه می‌گویند بچه غیرممیز، یعنی بچه‌ای که قدرت تمیز این مسائل را هنوز ندارد. از این آیه بر می‌آید میزان سن تعیین کننده نیست بلکه درک جنسی ملاک است. یعنی طفل بودن به سن نیست، برخی طفل هستند اما ممکن است به دلایلی ممیز شده باشند، بلوغ زودرس برایشان پیش آمده باشد یا صحنه‌هایی دیده باشند که متوجه شده باشند. طفلی که علی‌القاعده این چیزها را ندیده باشد عدم رعایت حجاب و پوشش زن برایش از نظر الهی اشکالی ندارد.

مسائل متفرقه

ما تقریباً مدعی شدیم که ابعاد مختلف مسئله حجاب و آداب آن در قرآن حتی با بیان جزئیات آمده و خیلی از موارد را هم نشان دادیم که حتی نحوه صحبت کردن، نحوه راه رفتن و خیلی از مسائل ریز و دقیق گفته شده است. اما ابعادی هم به طور ضمنی قابل اشاره است که مطرح می کنیم. یکی از آن موارد عطر زدن است که به طور مستقیم در قرآن نیامده ولی روایات ما در این باره تکلیف را روشن کرده اند.

عطر زدن جزو مسائلی است که در ذیل موضوع تبرج و جلب توجه قرار می گیرد. درباره عطر زدن روایات متعدد داریم که زن ها نباید برای بیرون رفتن از خانه و در تعاملشان با نامحرم عطر بزنند. این احتیاج به یک توضیح دارد. انسان از بوی بد متنفر است. هر انسانی وظیفه دارد در تعاملش با دیگران خوشبو باشد و یا لااقل بد بو نباشد. اما وقتی بحث محرم و نامحرم پیش می آید در این مورد ما روایات متعدد داریم که زن باید مراقبت کند که بوی خوشش به نامحرم نرسد و از طرفی به قصد بیرون رفتن از خانه و در ارتباط با نامحرم عطر نزند. حتی این مورد در بعضی روایات به منزله زنا (نه زناى مصطلح) حساب شده است. چون در روایات داریم که هر عضوی زناى بخصوص خودش را دارد. وقتی چشم تو به نامحرمان دوخته شود زناى چشم است. وقتی که مثلاً فرض کنید صحبت آن جوری که نباید باشد همراه با ناز و کرشمه صحبت بشود، آن می شود زناى گفتار. عطر زدن هم که می گویند به همین قاعده است. استعمال نکردن عطر در لباس رو به نحوی که مردان متوجه نشوند با نظافت کامل بدن و مراقبت از بدبو نبودن در تعاملات بین خانم ها و محارم کاملاً سازگار است. یعنی یک زن مسلمان محجب عقیف به شدت مراقب نظافت و تمیزی خودش است و لباسش را عوض می کند و نظافت و استحمام می کند و زیر بغلش و مواضعی که ممکن است عرق باعث بدبویی شود تمیز نگه می دارد. چون عرق که خودش خود به خود بو ندارد باکتری هایی که در آن مواضع عرق جمع می شوند و فعالیت می کنند آنها ایجاد تولید بوی بد می کنند. استفاده از زاج سفید یا پودرهای ضد عرق یکی از ابزارها و مواد طبیعی است که اگر استفاده بشود در حد کم آن از بوی بد جلوگیری می کند. یا اگر به لباس زیر خیلی کم عطر زده

شود وقتی که لباس رو می آید روی آن، مانتو یا روسری یا چادر که پوشش سراسری است روی آن می آید، به بیرون نمی رسد.

یکی دیگر از مراقبت هایی که در قرآن به آن اشاره مستقیم نشده، بحث رنگ و طرح های پوشش است. برای مثال، از چادرهای براق، گلدار، رنگی یا انواع تزئین ها برای لباس رو، روسری، جلباب، چادر استفاده از انواع تورها، تزئینات چه حکمی دارد؟

ما روایتی داریم که امام معصوم با خانمی ملاقات می کند و آن خانم دستش بیرون می آید و لباسش رنگی و گلدار است. به امام قبلاً گفته بود که من به دیدن برادر دینی ام رفتم. بعد امام به او می فرماید: دفعه بعد که می خواهی دیدن برادر دینیت بروی آن لباس رنگی و گلدار را نپوش. حالا نه به معنای اینکه مطلقاً لباس گلدار و رنگی حرام است. بحث این است که تا حد امکان *وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ* رعایت بشود. یعنی اگر ما پوششی داریم و این پوشش حاوی زینت است، حالا چه زینت های رنگی و چه زینت های شکلی، از اینکه این زینت های ما آشکار شود ممانعت کنیم. بعضی از رنگ ها تحریک کننده هستند، بعضی رنگ ها جنبه زینتی دارند، این را عرف جامعه تعیین می کند.

در ارتباط با چادرهای براق گلدار از مراجع تقلید استفتاء شده بود، برخی از مراجع گفته بودند که وقتی که بصورت عرف در جامعه درآمده و عادی شده استفاده از آن چادر گلدار براق اشکالی ندارد. ولی تا قبل از اینکه بصورت عادی در بیاید آن زنانی که ابتدائاً از این پوشش استفاده می کنند، اشکال دارد. این است که باید توجه داشته باشیم عرف هر جامعه هم یک مقداری حکم را تغییر می دهد. مثلاً درصد استفاده از رنگ یا درصد استفاده از جذابیت های زینتی اگر در یک جامعه ای عرف باشد آن جنبه جلب توجه کنندگیش کم می شود ولی به هر حال هر قدر که زن بهتر بتواند زینت هایش را بپوشاند گویی که به این آیات مقدس قرآن بیشتر عمل کرده است.

ازدواج و حجاب و عفاف

یکی از مباحثی که در قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته است بحث کُفویت زن و مرد در ازدواج است. لزوم رعایت کُفویت زن و مرد در ازدواج با مسئله پاک دامنی و مسئله حجاب به نوعی گره می خورد. خانواده در نگاه قرآنی یک امر محوری است، مدارک این سخن یکی آیه ای است که می فرماید: وَ

أَتَكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ نور/ ۳۲ که دستور و توصیه به ازدواج هم در آوردن مجردها می‌دهد، چه در سطح انسان‌هایی که آزاد زندگی می‌کنند و چه در سطح برده‌ها. می‌گوید ازدواج را تسهیل کنید و زمینه ازدواج افراد را فراهم کنید.

آیه دیگری که نشان می‌دهد خانواده امری محوری است، آیه ۱۰۲ سوره بقره است که مسئله سحر و جادو در آن آمده و خیلی مورد سوال قرار می‌گیرد. می‌گوید: **وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ... تا اینجا آیه، سخن از شیاطین و اجنه‌ای است که سحر را به مردم یاد می‌دادند و اورادی را سرقت می‌کردند و به مردم می‌آموختند. ادامه آیه می‌فرماید: **فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ**، این شیاطین و جن‌های کافر اورادی را از هاروت و ماروت یاد می‌گرفتند که به وسیله آنها بین انسان و همسرش تفرقه ایجاد کنند و آنها را از هم جدا کنند. برای آنکه ما به اهمیت یک موضوع پی ببریم باید دقت کنیم دشمن نسبت به آن چه مقدار حساسیت نشان می‌دهد، به عنوان مثال وقتی که دشمن به مسئله هسته‌ای و اینکه ما مسلح به دانش هسته‌ای بشویم آنقدر حساسیت نشان می‌دهد، علامت این است که این مسئله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در آینده و پیشرفت ما موثر است لذا دشمن نسبت به آن احساس خطر می‌کند. شیطان چندبار در قرآن برای انسان شاخ و شانه کشیده و قسم خورده که من همه انسان‌ها را اغوا می‌کنم **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** / ۸۲، حال وقتی که قرار است شیطانک‌ها و جن‌های کافر و آنهایی که تحت تعلیم و حزب شیطان هستند، انسان را از راه به درکنند، چرا خداوند متعال از بین تمام مواردی که می‌توانسته در فعالیت شیطان‌ها و جادوگران نام ببرد **يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ** را مطرح می‌کند؟ می‌گوید اینها چیزی را از هاروت و ماروت یاد می‌گرفتند و اورادی را به کار می‌بردند تا بتوانند بین مرد و همسرش ایجاد اختلاف و تفرقه کنند. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ معلوم می‌شود شیاطین با توجه به اطلاعاتی که دارند می‌دانند که خانواده سلول اجتماع است و اگر سلول‌های اجتماع مسموم شوند، سرطانی و آلوده شوند، اختلاف در آنها بوجود بیاید، نسل بشر تباه خواهد شد. شما پیکری را در نظر بگیرید که سلول‌های آن بیمار شوند. خوب همه اعضای پیکر به بیماری دچار می‌شوند. شیطان و ابلیس این را می‌داند لذا از ابزارها و اورادی که دارد استفاده می‌کند**

و به صورت سحر و جادو به آدم‌ها اورادی را یاد می‌دهد که چکارکنند که بین انسان و همسرش اختلاف ایجاد شود. درحقیقت با مریض کردن خانواده‌ها هم افراد را مریض و دچار تنش می‌کند و روحیه و آرامششان را می‌گیرد و جهنمیشان می‌کند، هم جامعه را مریض و تباه می‌نماید.

وقتی خداوند می‌خواست انسان را بیافریند، ملائکه می‌گویند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ البقره/۳۰: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی می‌کند. یکی از بزرگترین مظاهر فساد در قرآن، اختلاف است. این موضوع از بزرگترین مظاهر فساد در جوامع انسانی است. شیطان از طریق ایجاد اختلاف بین زن و شوهر، با همان ابزارهای سحر و القاء ذهنی، روی روان و اوهاشان انسان‌ها کار کرده، ایجاد فساد می‌کند، یعنی ایجاد اختلاف می‌کند. اختلاف به دشمنی می‌انجامد، بعد هم زد و خورد و آبرو ریزی هست. پاپوش درست کردن برای همدیگر هست. خدای نکرده کار ممکن است به ضرب و جرح و قتل هم بکشد.

از آیه ۱۰۲ برداشت کردیم که از سیاست شیطان که تفرقه انداختن بین زن و شوهرهاست پی می‌بریم که دوستی و مودت بین زوجین، همدلی و همزبانیشان خیلی مهم است. شیطان براین اهمیت واقف است، روی تنش زایی در خانواده سرمایه‌گذاری می‌کند.

معیارهایی که اسلام برای حفظ قوام و روابط خانوادگی و سالم ماندن ارتباطات و جلوگیری از تباهی و فساد در خانواده مطرح می‌کند یکی محور اعتقادی است، یعنی کفویت اعتقادی باید باشد. یکی هم محور پاکدامنی است، یعنی کفویت از نظر عدم آلودگی جنسی. محورا اعتقادی را می‌توانیم در آیه و آیات ۱۰ و ۱۱ سوره ممتحنه دنبال کنیم. در سوره ممتحنه می‌فرماید: ازدواج با کافر یا مشرک جایز نیست و اگر زن و شوهری با هم مدت‌ها رابطه زناشویی داشته باشند، اما یکی از آن دو به اسلام بگردد و دیگری کافر بماند، خود بخود رابطه زناشوییشان ملغی می‌شود و باید مهریه‌ای که فرد کافر پرداخت کرده به او پرداخت شود.

آیه ۲۲۱ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أُعْجَبْتُمْ. ازدواج با یک کنیز که مؤمن است هر چند از نظر پایگاه اجتماعی و از نظر علمی معمولاً

پایین تر از یک انسان آزاد است بر ازدواج با یک فرد آزاد که مشرک باشد، ارجحیت دارد. بنابراین یکی از محورهای کفویت در امر ازدواج محور اعتقادی است.

محور بعدی، محور پاکدامنی است. آیه ۲۶ سوره نور چنین می فرماید: *الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ*: مرد خبیث (ناپاک) از آن زن خبیث است، زن خبیث از آن مرد خبیث است، مرد پاک از آن زن پاک، زن پاک از آن مرد پاک است. اینجا قرآن به طور صریح این کفویت را مطرح کرده است. همین طور در ابتدای سوره نور آیه ۳ می فرماید: زناکار جز با زن زناکار ازدواج نمی کند و زن زناکار جز با مرد زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند. و چنین ازدواجی بر مومنین حرام شده است. فقط در یک صورت مرد یا زن اجازه دارند بروند با مرد یا زنی که پاکدامن نبوده ازدواج کنند. وقتی که توبه واقعی اتفاق افتاده باشد. توبه هم اینجوری نیست که صرفاً اعلام کند یا ادعا کند که من پاک شده ام، بلکه باید در عمل اثبات کند. طبق بعضی از روایات که از معصوم (ع) می پرسند که مداومت در یک عمل معیارش چه مقدار است؟ معصوم (ع) می فرماید: باید لااقل یک سال بر عملی مداومت کند. در تجربه های خودمان هم چه کسی معتاد حساب نمی شود؟ کسی که یک هفته است مواد مخدر را ترک کرده نمی توانیم بگوییم معتاد نیست. زیرا ممکن است هفته بعد دوباره به این مواد پناه ببرد. بلکه باید مدتی، لااقل یک سال، دو سال گذشته باشد. در مورد زنا هم اگر مرد یا زنی اهل این کار بوده و عادت به این رفتار حرام و ناشایست داشته و اکنون ادعا می کند که توبه کرده، باید فرصتی برایش فراهم شود که پاکدامنی خودش را در عمل نشان دهد. آنوقت می شود که به ازدواج با او فکر کرد. قرآن می خواهد سلولهای جامعه یعنی خانواده ها پاک بمانند. وقتی سلول پاک بشود، هم نسلی که از این خانواده پاک است و هم تک تک سلولهای جامعه که عبارتند از خانواده ها دارای پاکی و ارتباطات پاک هستند. بنابراین کل جامعه پاک و منزله از زنا و مسایل ملحق به آن مثل لواط و امثال آن می شود.

حال جایگاه و نقش حجاب و عفاف در این مبحث کجاست؟ وقتی که ما حجاب را رعایت نکنیم، رفتارمان، پوششمان، حرف زدیمان، زیور و آرایشمان تبرج داشته باشد و نوعی دعوت آشکار یا نهان به نامحرم برای ایجاد ارتباط، برای چشم چرانی و امثال آن داشته باشد، این نامحرمی که به سمت ما جذب

می شود، یا پسر یک خانواده است، یا پدر یا همسر و یا برادر یک خانواده . بالاخره او عضوی از اعضای آن خانواده ای است که قرار است پاکی در آن به صورت محوری حاکم باشد. وقتی ما یکی از اعضای این خانواده را با رفتارهایمان، با پوشش و تبرجمان از راه به در کردیم و به سمت خود کشیدیم، در حقیقت آن حصن، فرو ریخته است .

قرآن به زن ازدواج کرده می گوید: مُحَصَّنَه یعنی زنی که در دژ ازدواج رفته یعنی از طریق غیرت شوهرش و از طریق پوشش حمایتی شوهرش در یک مراقبتی قرار گرفته که پاک می ماند. البته به زنی که در دژ پاکدامنی خودش قرار دارد هم در قرآن محصنه اطلاق شده است.

خانواده و ازدواج دژ است که زن و مرد در آن قرار می گیرند و در آن دژ از آفت نگاه و طمع و تعرض جنسی، محافظت می شوند. آن پیوندی که اینها با هم بسته اند و عقد کرده اند و به هم قول داده اند که در کنار هم بمانند و پایبند هم باشند، همچنین غیرت و مراقبت مرد دژی است که زن را از اینکه خودش را در اختیار دیگری بگذارد یا اینکه دیگری به خودش اجازه دهد که به این زن فکر بکند مصون نگه می دارد . یعنی کلمه محصنه خودش بار معنایی دارد و نشان می دهد که ازدواج یک پوشش محافظتی و یک ایمنی به وجود می آورد که حتی نگاه ها و نیت ها را ایمن و پاک می کند. به محض اینکه مردی در جامعه متوجه می شود که این زن به مردی تعلق دارد و همسر دارد، فکرش را از پرداختن به او آزاد و منصرف می کند.

اگر رفتارهای غیر شرعی، بی حجابی و تبرج و زینت های نامتعارف رواج یابد، این دژ آسیب می بیند و آن زنجیره ایمنی که در سایه تشکیل یک خانواده پاک اتفاق افتاده بود با گسست روبه رو می شود. چگونه؟ یا فرد نامحرمی وارد این ارتباط می شود یا یکی از اعضای این جمع پاک و پاکدامن را به سمت خودش می کشد و خانواده را دچار سردی و احتمالاً فروپاشی می کند. در هر دو صورت ، آنچه که صدمه می بیند دژ و سلول خانواده است. وقتی این اتفاق افتاد، جامعه آسیب می بیند چون سلول ها بیمار می شوند و لذا نسل آسیب می بیند .

دود این مسئله به چشم همان زنی که با تبرج و با بی حجابیش یا مردی که با چشم چرانیش کیان خانواده را به خطر انداخته است، می رود. وقتی ما به خانواده ای تعرض می کنیم، اجازه می دهیم که به

خانواده ما هم تعرض شود. مثل این می ماند که من از چراغ قرمز رد می شوم، یعنی اینکه معتقدم انسان مجاز است از چراغ قرمز رد شود. با این طرز فکر دیگران را هم با خطر روبرو کرده ام و متقابلاً احتمال این که کسی هم از چراغ قرمز رد شود و من را با خطر روبرو کند زیاد است و در واقع من این را تایید کرده ام. حالا اگر من مردی هستم که با چشم چرانی به زنی که در امنیت و حصن و حریم یک مرد است تعرض کردم یا اگر زنی هستم که با تبرج و با رفتارهای عشوه گرانه مردی را که در حصن خانواده قرار دارد به سمت خودم جذب کردم در واقع اجازه می دهم عین این رفتار را زنی با پدرم یا پسرم بکند. یا مردی با مادرم یا دخترم داشته باشد و خانواده من را هم از نظر ایمنی دچار خطر بکنند. در حقیقت شاید اگر آن عزیزانی که در جامعه رفتارهای غیر شرعی می کنند، چه در پوشش، چه در صحبت کردن و چه در نگاه کردن، موازین شرعی را ملاحظه نمی کنند و حریم نامحرم را رعایت نمی کنند، اگر بدانند که با این کارها جواز عدم رعایت حریم خانواده امن خودشان را هم صادر کرده اند، شاید تجدیدنظر جدی بکنند و دیگر این راه را ادامه ندهند. اگر ما به خودمان اجازه بدهیم که به مال کسی دست درازی بکنیم یعنی دیگران اجازه داده ایم که به مال ما دست درازی کنند. حالا شما مال را بردارید و بگذارید ناموس، دست درازی به ناموس هم صرفاً مسئله زنا نیست، بحث چشم چرانی، بحث شوخی های بیهوده و امثال آن را هم دربرمی گیرد که مقدمه رفتارهای حرام بعدی است.

پاکدامنی و درستکاری اعضای خانواده در تربیت نسل صالح بسیار موثر است و ما باید مواظبت کنیم که رفتارهای خطرناک و حرام را در زندگیمان حاکم نکنیم. آیه ۹۰ سوره انبیاء می فرماید: *فَاسْتَجِیْبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیٰی وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَیَدْعُونَنَا رَعَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ*. وقتی که زکریا (ع) تقاضای نسل صالح می کند و می گوید: *رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِیْنَ*، خداوند برای اینکه یحیی (ع) را به او ببخشد می گوید: *ما به او یحیی (ع) را دادیم و همسرش را از لحاظ ناباروری اصلاح کردیم. آنها در کار خیر مسابقه می دادند و اهل ذکر و خشوع بودند. زوج صالح و مناسب، نتیجه آن یحیی خواهد بود. وقتی که زن و شوهر در مسیر الهی باشند بچه شان هم ادامه دهنده راه پدر و مادر می شود. ولی اگر این کفویت وجود نداشته باشد و یکی از پدر و مادر چه در قبل و چه بعد از ازدواج، رفتارهای حرام داشته باشند و توبه نکرده باشند تاثیر آن در زندگی خانوادگی*

و در نسلشان جوری خواهد بود که ممکن است آن بچه به راهی خلاف مسیر ادعایی پدر و مادر برود و مایه دردسر و عذابشان هم بشود.

خطاب آیات به کیست؟

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ ۳۲ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ... ۳۳

ای همسران پیامبر، شما مانند دیگر زنان نیستید بلکه اگر تقوا داشته باشید (اجر مضاعف دارید)، پس صدای خود را نرم نکنید تا فرد بیمار دل به طمع بیفتد. در خانه های خودبمانید و مانند زمان جاهلیت ابتدایی با خود آرایی و خود نمایی بیرون نیابید...

یکی از مطالبی که گاهی به عنوان شبهه مطرح می‌شود و خوب است که به آن پرداخته شود این است که آیاتی از قرآن که بحث جلباب و بحث ماندن زنان در خانه و عدم تبرج یا بحث چگونگی تکلم زنان و امثال آن را مطرح کرده رو به زنان پیامبر اکرم (ص) در سوره احزاب مطرح شده و چه بسا که مورد خطاب اختصاص به این افراد داشته باشد و دیگران را در بر نگیرد. به این بحث باید از نگاه تخصصی، نگاه علوم قرآنی و نگاه تفسیری پرداخته شود. دانشمندان علوم قرآن خطابات قرآن را چند دسته می‌کنند. یکی خطاب هایی است ظاهرش رو به پیامبر است ولی در حقیقت رو به تمام مسلمان هاست. دوم خطاب هایی است که رو به تمام مسلمان هاست، اما تمام مسلمان ها را در بر نمی‌گیرد. سوم خطاب هایی است که ظاهراً یک نفر را مورد خطاب قرار داده ولی در حقیقت تعداد بیشتری مورد توجه هستند. این گونه موارد را باید از متخصص آن پرسیم. مثلاً در سوره آل عمران داریم: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا آل عمران/ ۱۷۳ دو بار کلمه ناس آمده، از نظر لغت ناس یعنی گروهی از مردم. اما در شأن نزول، ناس اولی یک نفر بوده به اسم اشجعی که مردم مسلمان را می‌ترساند و تهدید می‌کرد تا آنها را از ادامه جنگ منصرف کند. دلیل استعمال ناس برای او هم این بوده که آن مرد نماینده گروهی بود که از طرف آنها پیام آورده بود به همین دلیل قرآن کریم از اصطلاح ناس استفاده کرده. حالا در این باره هم وهبه زهیلی که از فقها و مفسرین اهل سنت است و

تفسیر منیر را نوشته و تقریباً احاطه به مجموعه فتاوی چهار فرقه مذاهب اهل سنت یعنی حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی دارد، می گوید: درست است که در آیات سوره احزاب خطاب متوجه زنان رسول اکرم (ص) است اما در حکم آیه، زنان دیگر هم شریک هستند و ابتدائاً مخاطب قرار دادن زنان رسول خدا به دو دلیل است؛ یکی به خاطر شرافت آنهاست که ابتدا آنها مورد توجه قرار گرفته اند و یکی اینکه آنها باید الگو و سرمشق دیگران باشند. من به این جمله و هبه زهیلی اضافه می کنم که باید توجه داشت چون مسئله حیا و حجاب اولین بار است که می خواهد به صورت قانون الهی و به صورت فرهنگ سازی در جامعه مطرح شود در حقیقت خانواده پیامبر (ص) برای اجرا و تحقق نمونه ای از رفتار و پوشش عقیفانه در اولویت هستند تا زنان جامعه آن را یاد بگیرد. وقتی آیات **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا** / نور ۵۹ در سوره احزاب نازل شد، عایشه می گوید زنان پیامبر آمدند و نحوه راه رفتنشان طوری بود که گویی کلاغ سیاه روی سرشان نشسته است. یعنی آیا پوشش عمامه مانند سیاهی داشتند یا با وقار خاصی راه می رفتند به نحوی که انگار پرده ای روی سرشان نشسته و کلمه سیاه هم اینجا قابل توجه است که چرا استفاده می شود. اما مجموعاً نشان می دهد که اولین کسانی که پوشش را آن مدلی که قرآن توصیه کرده به شکل جلباب استفاده کردند، همسران پیامبر بودند که به قول و هبه زهیلی سرمشق دیگران هستند. همچنین در ارتباط با نحوه ورود و خروج به خانه ها و میزان خروج از خانه و عدم تبرج و زینت و بحث گفتار نیز آنها پیشتازند. در حقیقت قانون حجاب از زنان پیامبر آغاز می شود و به دیگران تسری می یابد. آیه ۵۹ سوره احزاب می فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ** : ای پیامبر به همسران و دخترانت و به زنان مومن بگو که این چنین باشند که اول زنان پیامبر بعد بنات دختران پیامبر و بعد نساء مومنین (زنان مسلمانان) مخاطبند .

بنابراین در همه مواردی که ظاهراً فقط زنان پیامبر مورد خطاب هستند، حکم آیه ۵۹ سوره احزاب جاری است. " **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ** " ای زنان در خانه هایتان بمانید. یعنی دخترانت و نساء مومنین هم و بقیه دستورات به همین شکل تسری دارد. پس این شبهه را از دو طریق جواب دادیم، یکی که گفتیم به طور کلی خطباتی در قرآن وجود دارد که باید مورد خطاب را تشخیص داد . یک جایی است که به

پیامبر خطاب می‌شود، ولی مقصودش همه افراد هستند و یک جایی هم به پیامبر می‌گوید و مقصودش خود پیامبر است و مجری دیگری برای این حکم وجود ندارد. تشخیص اینها با دانشمندان علوم قرآنی و مفسران است. همچنین گفتیم که اولویت این خطاب در حقیقت برای شرافت زنان پیامبر است و اینکه آنها الگو و سرمشق هستند و اینکه این اولین باری بوده که این حکم داشته در جامعه اجرا می‌شده چه بهتر که از سوی خانواده پیامبر اجرا شود که پیامبر اشکالاتش را هم بگیرد و نمونه کم‌عیبی عرضه شود.

بهترین حالت برای زن

یکی از روایاتی که سؤالاتی در سطح اجتماع در مورد آن مطرح می‌شود، حدیثی است که در وسائل الشیعه جلد ۳ صفحه ۹ بیان شده و شهید مطهری هم در کتاب مسئله حجاب به آن اشاره کرده‌اند. روزی رسول خدا از مردم پرسیدند که چه چیز برای زن از هر چیز بهتر است. کسی نتوانست جواب دهد. امام حسن (ع) کودک بود این را شنید و آمد قصه را برای حضرت زهرا (س) نقل کرد. حضرت زهرا (س) فرمود: از همه چیز بهتر برای این است که مرد نامحرمی او را نبیند و او هم مرد نامحرمی را نبیند.

سؤال این است: چطور می‌شود که زنی مردی را نبیند؟ یا مردی زنی را نبیند؟ کسی باشد که جامعه زندگی کند، ولی نامحرم را نبیند یا نامحرم او را نبیند. پاسخ این مسئله این است که اولاً به متن سخن دقت شود. اینجا سخن از بهترین حالت برای زن است. یعنی از نظر معنوی و ایمانی، نزدیک‌ترین حالت زن به خدا و بهترین حالت برایش این است که ارتباط با نامحرم نداشته باشد. زن موجودی است که جلوه‌گری و جلب توجه و میل به عرضه خود از حیث جنسی در وجودش قرار داده شده و با مرد از این حیث متفاوت است. مرد جلوه می‌خورد. زن جلوه می‌فروشد. یعنی زن مطلوب است و مرد طالب. بنابراین اگر زن برای حرکاتش، سکناش، سخن گفتنش، علائم چهره‌اش پوشش، زینتش، رفت و آمدش، سکوت و حرف زدنش، تهذیب و تزکیه نفس و مراقبت نداشته باشد تمام اینها می‌تواند در خدمت آن میل نفسانیش قرار گیرد. حال که این حالت در زن به طور غریزی وجود دارد و در مرد هم

طلب و طالب بودن به طور غریزی وجود دارد، بهترین حالت برای زن این است که مراقبت کند کمترین جلوه گری را که می تواند جنبه جنسی به خود بگیرد داشته باشد.

حضرت زهرا (س) خطبه خوانده، خطبه اش سند افتخار زن مسلمان، سند افتخار برای مسلمین است. اما آیا حضرت زهرا (س) وقتی دارد این خطبه را می خواند از آن جهت که هم کلام با مردان می شود و مخاطبش مردان هستند برایش افتخاری محسوب می شود؟ البته چون حضرت زهرا مراقبت می کند که جووری حرف نزنند که کسانی را به طمع بیندازد، بلکه از این جهت ثواب است. اما از این جهت که مکالمه با نامحرم می کند، آیا مکالمه با نامحرم صرفنظر از جنبه مراقبتش به خودی خود ثواب است؟ نه برای زن هرگز نمی تواند منشاء ثواب باشد. مثلاً کسی بیاید بگوید من کسی هستم که صدها مرد زیر دست من فرمان می برند. از آن جهت که افراد زیر نظر او مرد هستند، نمی تواند منشاء ثواب یا خیری باشد. ترجیح داشت که یک زن رئیس صدها زن بود تا رئیس صدها مرد باشد. چون امکان فساد و بی حیایی و بی عفاف را کمتر می کرد. عین همین هم در ارتباط مرد است. یعنی مردی که صدها زن زیر فرمانش هستند، این برایش افتخار آفرین نیست. منظور این است که ارتباط زن و مرد هرقدر محدود بشود، این در معنویت و اخلاق زن و مرد بهتر است. اگر برای یک مردشغلی با یک درآمد مناسب پیدا شده که در آن شغل با زن های متعدد سروکار دارد و یک شغل دیگر تقریباً با همان درآمد و همان سطح، اما با مردها سروکار دارد و با زن سروکار ندارد، از نظر اخلاقی و از نظر دینی کدام ترجیح دارد؟ یعنی به عنوان یک مرد سراغ کدام برویم بهتر است؟ طبیعتاً شغلی که کمتر با زن سروکار داشته باشیم اولویت دارد و از نظر دردسر اخلاقی، معنوی برای خودمان و برای کسانی که با ما ارتباط پیدا می کنند، بهتر می شود. این موضوع را برای توضیح این روایت استناد می کنیم. یعنی تا جایی که می شود زن با مرد ارتباط نداشته باشد. اگر زن می تواند از صبح تا شب جووری برنامه ریزی کند که تمام کارها و اهدافش فراهم شود؛ به رشد لازمه اش در سطح اجتماع برسد، اما تعداد مردانی که می بیند در مقایسه با کس دیگری که همین فعالیت ها را دارد کمتر باشد، این بهترین حالت برای زن است. طبیعی است که هرچقدر زن با مردان کمتری در تماس باشد برای سلامتش بهتر است. مثل این می ماند که یک نفر در فضایی کار می کند که میکروب و ویروس زیادی دور و برش است و یک نفر در فضایی کار می کند که

میکروب و ویروس کمتری دور و برش است. خوب احتمال بیمار شدن کسی که با میکروب و ویروس بیشتری سر و کار دارد بیشتر است. لذا مسئله این نیست که مردی زنی را مطلقاً ندیده باشد چون ما می دانیم حضرت زهرا در محافل اجتماعی در حد ضرورت حاضر شده و گزارش هایی از تاریخ در این باره موجود است. منتها مسئله این است که حضرت استقبالی از اینکه جایی باشد که مردان نامحرم باشند ندارد، همین برای تحقق این روایت کافی است.

بحث های لغوی

یکی از بحث هایی که به نظرمان می آید در ارتباط با بحث حجاب و عفاف لازم است، پرداختن به تک واژه ها و مفرداتی است که در قرآن کریم برای توصیه به حجاب و حیا و عفاف به کار رفته است. از نگاه لغت شناسان یعنی کسانی که کار مفردات قرآنی انجام داده اند و در این زمینه به تخصص رسیده اند. از کتاب های متعددی می توان در این زمینه استفاده کرد. یکی از معروف ترین های این کتاب ها "مفردات راغب اصفهانی" است و باز از کتاب های معروف دیگر کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم آقای مصطفوی است که از کتاب های بسیار خوب در زمینه لغت های مفردات قرآن است و یکی هم کتاب "قاموس قرآن آقای سید علی اکبر قرشی" است که صاحب تفسیر "احسن الحدیث" هم هستند و خوبی این کتاب این است که ضمن اینکه نویسنده اش بسیار متخصص است و کتاب تفسیر هم دارد، به فارسی نگاشته شده و از میزان هم در مباحث تخصصی آن خیلی خوب استفاده شده است.

زینت: در کتاب "معجم مقاییس اللغة" آمده که زینت دلالت بر حُسن و تحسین چیزی می کند. زین نقطه مقابل شین است. شین یعنی زشتی و زشت کردن و زین یعنی خوبی و زیبا کردن. بنابراین زینت به معنای خوبی و خوب کردن است. در کتاب التحقیق آمده این ماده، حسن ظاهری را اعم از مادی و معنوی در برمی گیرد. زینت عَرْضی و ذاتی را شامل می شود. با توجه به اینکه زینت عبارت است از حسن ظاهری اعم از اینکه عرضی باشد یا ذاتی، زینت در زن عبارت است از هرآنچه که او را به چشم می آورد و متظاهر می کند و محاسن و زیبایی های زن را جلوه گر می کند. پس از نظر آقای مصطفوی و نیز دیگرانی که این نگاه را داشته اند زینت شامل وجه و کفین هم می شود.

فرق این نگاه با نگاه‌های قبلی چیست؟ زینت عَرَضی عبارت است از آن حُسنی که ما به خودمان می‌افزاییم و در ذات ما وجود ندارد. اگر فقط زینت عَرَضی منظور باشد در آن صورت وجه و کفین زینت نیست. یعنی اینکه شما باید خودتان را بپوشانید و وجه و کفین را لازم نیست بپوشانید چون زینت نیست. اما اگر معتقد باشیم زینت اعم از زینت عرضی و ذاتی است و زن اساساً اعم از اینکه زینت داشته باشد انگشتر، گردنبند، کمربند، گل سر داشته باشد یا نداشته باشد اساساً بدنش زینت است، در این صورت وظیفه داریم که وجه و کفین را هم بپوشانیم، مگر آن بخشی که به ناچار بروز می‌کند "الا ما ظهر منها" یعنی آن قسمتی که به ضرورت ارتباطات اجتماعی و یا به طور غیر آگاهانه و غیر عمد بیرون می‌آید استثناء است. در حالی که دیگرانی که نگاهشان به کلمه زینت اینگونه نبوده از اساس وجه و کفین را در حجاب و پوشش استثناء کرده اند و آن را از دایره پوشش بیرون دانسته اند.

اتفاقاً ایشان درباره این مطلب می‌گویند زینت صورت به لحاظ ذاتی از همه جا بیشتر است، و حسن و جمال زن از همه جا بیشتر در صورتش متجلی می‌شود، اما از آن جهت که قهراً و ضرورتاً و به طور اجتناب‌ناپذیر در تعاملات و برخوردها مقداری از دست و صورت ممکن است پیدا شود، این اجازه داده شده تا زن به تکلف و سختی نیفتد. و الا اگر زنی مراقبت کند که کمتر دست و صورتش را نشان دهد بهتر است.

کلمه بعدی واژه "جلباب" است. کلمه جلاباب آن طوری که در "معجم مقاییس اللغة" ابن فارس آمده دو ریشه دارد. یک معنیش این است که ما با صدایمان چیزی را به یک سمتی برانیم، مثل هی کردن حیوانات که چوپان آنها را صدا می‌کند، هی می‌کند و به سمتی می‌راند. خداوند وقتی می‌خواهد به شیطان اجازه دهد که تو اجازه وسوسه‌گری داری، می‌گوید: *وَاسْتَفْزِرْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ* الاسراء/ ۶۴: تو اجازه جلب آنها را داری، جلب در عربی به معنای سوق دادن با صداست. از نظر ابن فارس صاحب "معجم مقاییس اللغة"، ریشه جلب با ریشه جلاب متفاوت است، اما از نظر آقای مصطفوی ریشه یکسان است و حتی در بحث جلاباب هم که ریشه اش از همین ج و ل و ب است مقصود، پوشش و محافظت و مراقبت است.

ریشه دومی که ابن فارس در "معجم مقاییس اللغة" مطرح می‌کند می‌گوید جنبه که پوستی است که روی زخم قرار داده می‌شود برای اینکه خوب شود یا پوستی که قرار داده می‌شود روی رحل برای اینکه محافظت شود. در حقیقت جلباب هم یک پوشش و یک پوسته است که برای محافظت روی بدن زن قرار داده می‌شود. در این رابطه آقای مصطفوی می‌گوید در هر دو مورد، تقویت و مراقبت محفوظ است؛ یعنی هم در جاییکه به معنای هی کردن و صدا کردن و به سمتی راندن و سوق دادن است که نوعی حمایت و حفاظت را تداعی می‌کند، هم بحث جنبه هم که به معنای پوششی است که روی زخم می‌گذارند تا خوب شود آن هم جنبه محافظت و پوشش است.

مبتنی بر این ریشه که بحثش را کردیم آقای مصطفوی می‌گوید جلباب عبارت از آنچه که پیراهن و ثیاب را می‌پوشاند و بدن و لباس را با هم می‌پوشاند، پس جلباب لباسی است که روی لباس پوشیده می‌شود. (الرداء الذی یسترُ تَمَامَ البدنِ وَ یُلْبَسُ فَوْقَ الثَّیَابِ). این مطلب در کتاب‌های مختلف مثل لسان العرب، تفسیر کشاف، صحاح جوهری، مصباح المنیر فیومی، معجم مقاییس اللغة مطرح شده است.

یک بحث زیبا اینجا در تکمیل بحث جلباب خوب است گفته شود. از امیرالمومنین در نهج البلاغه کمک می‌گیریم که کلمه جلباب را بهتر بفهمیم. حضرت می‌فرماید: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيُعِدِّ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا یعنی اگر کسی ما اهل بیت را دوست دارد باید از ساده زیستی و بی میلی به دنیا یک جلباب برای خودش فراهم بیاورد. یعنی یک ردا، یک چیزی که وجودش را در بر بگیرد. حضرت در خطبه چهارم می‌فرماید: سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ : جلباب دین من را از شما مستور کرد، بنابراین در حقیقت جلباب یک پوشش سراسری است از روی لغت‌های جلباب که در کلمات معصومین و کلمات عرب به کار رفته می‌شود فهمید که جلباب یک پوشش سراسری است، از خمار بلند تر و بعضی جاها می‌گویند از ردا کوتاه‌تر، بعضی جاها می‌گویند ردا و ملحفه و بعضی جاها می‌گویند چادر. آنچه که در این کلمه جلباب اهمیت دارد دو نکته است یکی سراسری بودنش و یکی اینکه بدن و لباس را با هم می‌پوشاند، یعنی جلباب لباس نیست، جلباب پوشش روی بدن و لباس است.

یکی از دیگر واژه‌ها و مفردات و تک واژه‌هایی که باید در ارتباط با بحث حجاب و عفاف به آن پردازیم خمار است که جمعش خمر است. خمر یک ریشه واحد دارد که دلالت بر پوشاندن و

درب‌گرفتن دارد. در مصباح‌المنیر می‌گوید " الخمار ثوب تغطی به المرأه رأسها " پارچه‌ای که زن سرش را به وسیله آن می‌پوشاند.

اصل خمر پوشاندن است و خمار عبارت است از آنچه که زن سر خود را با آن می‌پوشاند که به اصطلاح ما روسری و مقنعه گفته می‌شود و جمع آن خُمُر است بر وزن عُنُق .

تذکر پایانی

مبحث حجاب و عفاف از ابعاد مختلفی قابل بررسی است و از مباحثی است که به لحاظ فردی و اجتماعی جای کار زیادی دارد. در این مجال بیشتر حوزه فلسفه حجاب مد نظر بوده و پر واضح است که بُعد ضرورت دینی آن برای یک مسلمان به عنوان یکی از تکالیف فردی و الهی به جای خود محفوظ است و قصد قربت در آن مانند سایر عبادات شرط است.

بنابراین برهر زن مسلمان واجب عینی است، همانطور که احکام نماز و روزه و سایر عبادات و امور مبتلابه را می‌آموزد، احکام و محدوده‌های پوشش و امور ملحق به آن مثل احکام نگاه را بداند و به آن عمل کند.

کارشناس: سرکار خانم عبدالباقی

ویرایش و تصحیح: بانک ملی ایران

ح . بهرام پور